

بسم الله الرحمن الرحيم

اطلاعات فیپا

سرشناسه: روحبخش، علی، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور: فاطمه زهرا (علیها السلام) / سیدعلی
روحبخش.
مشخصات نشر: قم: ورع، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۸۸ ص.
فروست: زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام)
شابک: ۴ - ۰۵ - ۵۹۳۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸: ۱۲۰۰۰
ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: فاطمه زهرا (علیها السلام)، ۸ قبل از هجرت -
۱۱ق. -- سرگذشتنامه
رده بندی کنگره: BP۲۷/۱۳۹۰۲ ف۸۷۳ر/
رده بندی دیویی: ۹۷۳/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۰۴۱۰

شناسنامه کتاب

نام کتاب: فاطمه زهرا (علیها السلام)
مؤلف: سید علی روح بخش
انتشارات: ورع با همکاری انتشارات امام همام
چاپ: لیتوگرافی آفتاب
تاریخ نشر و تعداد: ۱۳۹۰ / ۱۰۰۰
نوبت چاپ: اول
قیمت: ۱۲۰۰ تومان
شابک: ۴ - ۰۵ - ۵۹۳۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸
مرکز پخش: ۰۹۱۲۵۱۱۲۵۳۶

فهرست

اطلاعات کلی.....	۵
ازدواج فاطمه و علی (علیهما السلام).....	۷
مراسم خواستگاری.....	۷
مراسم عروسی در آسمان.....	۱۵
مراسم عقد.....	۱۷
مراسم عروسی.....	۱۹
غصب فدک.....	۲۹
مقدمه.....	۲۹
توطئه غصب.....	۳۰
خطبه فدک.....	۳۳
موضوعات مهم خطبه.....	۳۳
مقدمه.....	۳۳
آغاز خطبه.....	۳۴
من فاطمه ام!.....	۳۷
غصب فدک بر خلاف حکم قرآن.....	۴۰
دادخواهی از انصار.....	۴۳
گفتگوی ابوبکر با حضرت فاطمه (علیها السلام).....	۴۵
تلاشی دیگر بر احقاق حق.....	۵۰

۵۵	 اندوه و ارتحال
۶۶	 فضه، کنیز حضرت فاطمه (علیها السلام)
۶۷	 شهره نوه فضه
۶۹	 تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)
۷۴	 چهل حکمت
۸۵	 منابع

اطلاعات کلی

نام: فاطمه بنت محمد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: دخترم از این جهت «فاطمه» نامیده شده که خداوند او و دوستانش را از آتش جهنم رهایی بخشیده است.

کنیه: ام‌ابیه و ام‌النبی.

القاب: صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، زکیه، محدثه و بتول.

مشهورترین لقب آن حضرت «زهراء» است.

تاریخ ولادت: بیستم جمادی الآخره سال پنجم بعثت. برخی سال تولد آن حضرت را، دوم بعثت و برخی دیگر پنج سال قبل از بعثت، سالی که قریش، کعبه را تجدید بنا کرد، می‌دانند. آن حضرت، آخرین دختر پیامبر اکرم

(صلی الله علیه و آله) بود.

محل تولد: مکه معظمه.

مادر: خدیجه بنت خویلد. این بانو نخستین همسر و یاور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود که با جان و مال خویش در خدمت آن حضرت بوده و نهال اسلام را آبیاری و بارور کرد. به همین دلیل خداوند متعال وی را در ردیف زنان مقدس و عرشی قرار داده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی شخصیت خدیجه و خدماتش فرمود:

«وَاللّٰهُ مَا أَبْدَلَنِيَّ اللّٰهُ خَيْرًا مِنْهَا، أَمَنْتُ بِى حِينَ كَفَرَ النَّاسُ وَصَدَّقْتَنِي إِذْ كَذَّبَنِي النَّاسُ وَوَسَّيْتَنِي بِمَالِهَا إِذْ خَرَمَنِي النَّاسُ وَرَزَقْتَنِي مِنْهَا اللّٰهُ الْوَلَدَ دُونَ غَيْرِهَا مِنَ النِّسَاءِ»^۱

سوگند به خدا بهتر از او را خداوند برای من جایگزین نکرده است. او به من ایمان آورده بود در حالی که مردم کفر ورزیده بودند؛ و مرا تصدیق کرده، در حالی که مردم تکذیب کرده بودند؛ و با اموالش با من مواسات کرده، در حالی که مردم محروم کرده بودند؛ و خداوند از او به من فرزندی روزی کرد و از سایر زنان چنین موهبتی نصیبم نشد.

تاریخ و علت شهادت: سوم جمادی الآخر سال ۱۱ هجری، ۹۵ روز پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر تألمات و رنج‌هایی که پس از وفات حضرت و غصب خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) متحمل شده بود و پس از چهل (یا ۴۵) روز بیماری به شهادت رسید.

محل دفن: نامعلوم است. ممکن است مزار آن حضرت، در قبرستان بقیع یا در روضه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا در منزل آن حضرت و یا در مکان دیگری باشد که بنا به وصیت آن حضرت، محل دفن ایشان از چشم دیگران پنهان مانده است.

فرزندان: ۱. امام حسن مجتبی (علیه السلام). ۲. امام حسین (علیه السلام). ۳. زینب کبری (علیها السلام). ۴. ام کلثوم. هم‌چنین حضرت فاطمه (علیها السلام) فرزندی را حامله بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی را «محسن» نامیده بود که بر اثر فشارهای روحی و قرارگرفتن حضرت فاطمه (علیها السلام) بین در و دیوار خانه، توسط مهاجمان، سقط شد.^۲

ازدواج فاطمه و علی (علیهما السلام)

مراسم خواستگاری

هنگامی که حضرت فاطمه (علیها السلام) به سن بلوغ رسید بزرگان قریش که در اسلام سبقت گرفته و اهل فضل و کمال و جاه و جلال و دارای اموال بودند خواستگار فاطمه (علیها السلام) شدند. هر گاه یکی از آنان راجع به این موضوع با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مذاکره می کرد آن حضرت به نحوی از او اعراض می نمود که بعضی گمان می کردند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او خشمناک شده است! یا این که در این باره از آسمان وحی بر آن بزرگوار نازل گردیده! ابوبکر فاطمه (علیها السلام) را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسلام خواستگاری نمود، ولی حضرت فرمود: «اختیار فاطمه با خدای سبحان است.» بعد از ابوبکر عمر بن خطاب خواهان فاطمه (علیها السلام) شد، ولی حضرت همان جوابی را به وی داد که به ابوبکر فرموده بود.

شانزده روز از فوت رقیه دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذشته بود، ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد النبی نشسته بودند، اینان راجع به فاطمه (علیها السلام) صحبت می کردند. ابوبکر گفت:

«اشراف قریش در حضور پیامبر خواستگار فاطمه شدند، حضرت گفته است: «اختیار فاطمه با خدا می باشد. هر گاه که بخواهد وسیله ازدواج وی را مهیا می نماید.» علی بن ابی طالب فاطمه را از رسول خدا خواستگاری

نموده و با وی مذاکره نکرده، من علت عدم خواستگاری علی را جز تهیدستی چیز دیگری نمی بینم من این طور دریافته ام که خدا و رسول، فاطمه را برای علی نگاه داشته اند.» سپس ابوبکر از عمر و سعد پرسید: «آیا صلاح می دانید نزد علی بن ابی طالب برویم و راجع به این موضوع با وی مذاکره نماییم؟ چنانچه معلوم شود تهیدستی مانع علی است ما به وی کمک کنیم.» سعد بن معاذ گفت:

«ای ابوبکر خدا تو را موفق نماید، برخیزید تا به امید خدا برویم.» آنان از مسجد خارج و برای یافتن علی (علیه السلام) سوی منزل آن حضرت رفتند ولی او را نیافتند. با پرس و جو متوجه شدند علی با آن شتری که داشت مشغول کشیدن آب برای درخت خرما یکی از انصار است. وقتی علی (علیه السلام) را یافتند و چشم امام به آنان افتاد سؤال نمود:

«چه خبر دارید و برای چه منظوری نزد من آمده اید؟» ابوبکر گفت:

«یا علی! هیچ خصلت نیکویی نیست مگر این که تو در آن سبقت گرفته ای، تو نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام از نظر قرابت و رفاقت و سبقت، مقامی داری که می دانی. گروهی از اشراف قریش برای خواستگاری فاطمه نزد پیامبر رفتند و آن بزرگوار آنان را رد کرد و در جوابشان فرمود: «اختیار فاطمه در دست قدرت خدا است، اگر بخواهد او را شوهر دهد می دهد.» یا علی! چه مانعی دارد که تو فاطمه را از پیامبر خواستگاری نمایی؟ زیرا من امیدوارم که خدا و رسول، فاطمه را برای تو نگاه داشته باشند.» چشمان علی (علیه السلام) پر از اشک شد و فرمود:

«ای ابوبکر! تو فکر آرام مرا به هیجان آوردی و مرا برای مطلبی که از آن غافل بودم بیدار کردی. به خدا قسم که من به فاطمه رغبت دارم و مثل من شخصی راجع به زهرا بی میل نیست. ولی تنها چیزی که مانع من است تهیدستی می باشد.» ابوبکر گفت:

«یا علی! این سخن را مگوی، زیرا دنیا و آنچه که در آن است به نظر خدا و رسول ناچیز می‌باشد.» امام علی پس از این جریان شتر خود را از طناب آبکشی باز نمود و آن را به منزل برد و بست. آن‌گاه نعلین‌های خود را پوشید و به سوی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روانه شد. حضرت آن موقع در خانه همسرش ام‌سلمه بود.

قبل از رسیدن امام علی (علیه‌السلام) به درب منزل پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرشته‌ای نزد ایشان آمد که دارای چندین صورت و چندین پر و بال بود که حضرت نظیرش را میان ملائکه ندیده بود، او وقتی فرود آمد به ایشان سلام داد و گفت:

«مژده باد تو را به یگانگی و پاکیزگی نسل!» پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرسید:

«این چه بشارتی است؟» فرشته گفت:

«نام من سیطائیل است، من موکل به یکی از قائمه‌های عرش می‌باشم، از خدا خواهش نمودم به من اجازه دهد که به تو مژده دهم. این جبرئیل است که به دنبال من می‌آید و می‌خواهد تو را از کرامت پروردگار آگاه نماید.» سخن وی تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و گفت:

«السلام علیک و رحمت الله و برکاته یا نبی الله!» سپس یک حریر سفیدی از حریر بهشتی که دو سطر از نور بر آن نوشته شده بود در میان دست پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) قرار داد. حضرت پرسید:

«ای حبیب من! این حریر و این خط چیست؟» جبرئیل پاسخ داد:

«یا محمد! خدای علیم توجهی به زمین کرد و تو را از میان خلق خود برگزید و به پیامبری مبعوث نمود. برای دومین بار توجهی به زمین کرد و یک وزیر و هم‌صحبت و دامادی برای تو انتخاب نمود و دخترت فاطمه را برای او تزویج کرد.» پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سؤال نمود:

«ای حبیب من! این مرد کیست؟» جبرئیل جواب داد: «یا محمد! وی که در دنیا برادر و پسر عموی تو است

علی بن ابی طالب می‌باشد. خدای توانا به بهشت دستور داد تا خود را زینت نمود. به درخت طوبی امر کرد؛ زر و زیور و حله‌ها را آماده نموده است. حور العین خویشتن را زینت کرده‌اند. به ملائکه دستور داده که در آسمان چهارم نزد بیت المعمور اجتماع نمایند. ملائکه ما فوق بیت‌المعمور به جانب آن نزول و ملائکه پایین بیت‌المعمور به طرف آن صعود نمودند. خداوند به رضوان (سرنگهبان بهشت) امر نموده که منبر کرامت را بر در بیت‌المعمور نصب نمایند، این همان منبری است از نور که حضرت آدم بر فراز آن رفت و نام‌های موجودات را بر ملائکه عرضه نمود.

خدا به یکی از ملائکه‌ی حجب خویشتن که او را: راحیل می‌گویند: وحی کرد تا بر فراز آن منبر برود و حمد و ثنای خدا را آن‌طور که باید و شاید به جای آورد. در میان ملائکه از لحاظ نیکویی بیان و شیرین زبانی بهتر از راحیل وجود ندارد. راحیل بر فراز منبر رفت و آن‌طور که باید و شاید حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بدین جهت اهل آسمان‌ها غرق سرور شدند.» جبرئیل ادامه داد:

«خداوند به من دستور داده که عقد نکاح را جاری کن، زیرا من کنیز خودم فاطمه دختر حبیب خودم محمد را برای بندهام علی بن ابی‌طالب تزویج کردم. من عقد نکاح را جاری کردم و جمیع ملائکه را بر آن شاهد گرفتم، شهادت آنان بر این پارچه حریر نوشته شده. خدای من دستور داده که این حریر را به تو عرضه نمایم و آن را به وسیله‌ی عطر و مشک مهر نمایم و به رضوان تحویل دهم. خدای جهان پس از این که ملائکه را بر این ازدواج شاهد گرفت به درخت طوبی امر کرد: زر و زیور و حله‌ها را نثار کند. ملائکه و حور العین آن‌ها را برگرفتند و تا قیامت به آن‌ها افتخار می‌نمایند. یا محمد! خدای تعالی به من فرموده تا به تو بگویم: فاطمه را برای حضرت علی بن ابی‌طالب تزویج نمایی و ایشان را به دو پسری بشارت دهی که: در دنیا و آخرت

با زکاوت، نجیب، طاهر، طیب، خیرخواه و با فضیلت خواهند بود.»

وقتی علی (علیه السلام) درب خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زد ام سلمه گفت:

«کیست که در می زند؟» در همین حال پیامبر فرمود: «برخیز در را باز کن و به وی بگو: وارد شود. وی مردی است که خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و رسول را دوست دارد.» ام سلمه گفت:

«پدر و مادرم به فدای تو یا رسول الله! این کیست که تو هنوز او را ندیده ای و این چنین در باره اش می فرمایی؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ای ام سلمه! آرام باش! این مردی نیست که سفیه باشد و زود عصبانی شود. وی برادر و پسر عمو و محبوب ترین مردم است نزد من.» ام سلمه با سرعتی برای باز کردن در رفت که پایش به دامنش پیچید و نزدیک بود با سر به زمین خورد. موقعی که در را گشود با علی بن ابی طالب مواجه شد. آن حضرت وارد خانه نشد تا موقعی که یقین پیدا کرد ام سلمه به جایگاه خود بازگشته است. آن گاه داخل منزل شد و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سلام داد:

«السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و برکاته» پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جوابش فرمود:

«و عليك السلام يا ابا الحسن، بنشین!» علی (علیه السلام) در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشست و همچنان به زمین نگاه می کرد از اظهار خواسته ای که داشت خجالت می کشید، لذا سر خود را به زیر افکنده و سخنی نمی گفت. پیامبر از قلب علی آگاه بود، لذا به وی فرمود:

«يا ابا الحسن! من این طور گمان می کنم که حاجتی داشته باشی، چه مانعی دارد، حاجت قلبی خود را بگو، زیرا حاجت تو نزد من روا خواهد شد!» علی فرمود: «پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله! تو می دانی که

خودت مرا از عمویت ابو طالب و فاطمه بنت اسد گرفتی، (در سن شش سالگی) من کودکی بودم و عقلی نداشتم، تو مرا با خویشتن هم غذا کردی، تو درباره‌ی من از لحاظ نیکویی و شفقت از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه بنت اسد افضل و برتری، خداوند مرا به وسیله‌ی تو و در دست تو هدایت نمود، خدا مرا از آن حیرت و سرگردانی‌هایی که پدران و عموهایم دچار بودند نجات داد، یا رسول الله! تو در دنیا و آخرت برای من ذخیره و پناهگاه هستی. یا رسول الله! من دوست دارم با این همه رعایتی که نسبت به من فرموده‌ای خانه و همسری داشته باشم که با او انس بگیرم. یا رسول الله! من نزد تو آمده‌ام تقاضا دارم که دخترت فاطمه (علیها السلام) را برای من تزویج نمایی، آیا این تقاضا را می‌پذیری؟» صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شدت خوشحالی درخشید. به علی (علیه السلام) فرمود:

«یا ابا الحسن! آیا تو چیزی داری که من فاطمه را به تو بدهم؟» علی پاسخ داد:

«پدر و مادرم به فدایت اوضاع زندگی من از تو مخفی نیست. من فقط یک شمشیر و یک زره و یک شتر دارم که با آن آب می‌کشم. من غیر از این‌ها چیزی ندارم.» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«یا علی! تو از شمشیرت بی‌نیاز نیستی، زیرا می‌خواهی با آن در راه خدا جهاد کنی و با دشمنان خدا بجنگی، شتر خود را برای این که آب از برای درخت خرماها و خانه‌ات بکشی و بار سفر را به پشت آن بگذاری لازم داری. من فاطمه را با همان زره‌ای که داری برای تو تزویج می‌نمایم.^۴ ولی قبل از تو چند نفر از مردان این تقاضا را داشتند، ولی هر گاه من به فاطمه می‌گفتم اظهار بی‌میلی می‌کرد، تو چند دقیقه‌ای صبر کن تا من نزد او بروم و برگردم.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد فاطمه (علیها السلام) رفت، بانو از جای برخاست و عبای پدر را گرفت و نعلین‌های آن حضرت را در آورد، آب آورد و پاهای ایشان را با دست‌های خود شستشو داد آن‌گاه

نشست. پیامبر فرمود:

«ای فاطمه!» فاطمه (علیها السلام) گفت:

«بله پدر!» پدر فرمود:

«علی بن ابی طالب کسی است که تو قرابت و فضیلت و سبقت در اسلام وی را می‌دانی، من از خدای سبحان خواسته‌ام که تو را برای بهترین و محبوب‌ترین خلق خود تزویج کند. ای فاطمه! حضرت علی بن ابی طالب دارای هشت خصلت است: به خدا ایمان دارد؛ دارای علم است؛ دارای حکمت می‌باشد؛ زوجه‌ای مثل تو دارد و فرزندی مثل حسن و حسین دارد (خواهد داشت)؛ دارای مقام امر به معروف می‌باشد؛ نهی از منکر می‌کند؛ طبق قرآن مجید قضاوت می‌نماید. ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که خدا هفت خصلت به ما عطا کرده، آن هفت خصلت را به احدی قبل از ما عطا نفرموده است و احدی بعد از ما آن‌ها را درک نخواهد کرد، پیامبر ما که پدر تو باشد بهترین پیامبران است؛ وصی پیامبر ما که شوهرت علی باشد بهترین اوصیاء می‌باشد؛ حضرت حمزه که عموی پدر تو می‌باشد بزرگ شهیدان و از ما است؛ جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند از ما می‌باشد؛ حسنین که فرزندان و دو سبط این امت به شمار می‌روند از ما هستند.^۵ (ای فاطمه!) علی در باره ازدواج با تو گفت و گویی نموده؛ تو چه صلاح می‌دانی؟» فاطمه (علیها السلام) ساکت شد و صورت خود را از پدر بر نگردانید. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رضایت دخترش را از صورتش دریافت، لذا برخاست و فرمود:

«اللّٰهُ اکبر! سکوت فاطمه دلیل بر رضایت وی خواهد بود.» پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خوشحال و خندان نزد علی (علیه‌السلام) برگشت و او را از رضایت دخترش آگاه ساخت و بعد جریان نزول سیطائیل و جبرائیل که قبل از آمدن علی (علیه‌السلام) اتفاق افتاده بود را برای او شرح داد و بعد فرمود:

«من امر پروردگارم را درباره‌ی تو اجراء خواهم کرد.»

زمان، اول ذی الحجه سال دوم هجری بود. به انس بن مالک فرمود:

«جبرئیل از جانب خدا برای من دستور آورد که دخترم فاطمه را به علی بن ابی طالب تزویج کنم.» سپس ادامه داد:

«برو ابا بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عده‌ای از انصار را حاضر نما!» انس آنان را دعوت به مجلس عقد فاطمه و علی (علیهما السلام) نمود. آنان که آمدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) این چنین خطبه خواند:

«ستایش مخصوص پروردگاری است که در قبال نعمت‌های خود مورد ثنای بندگان قرار می‌گیرد، و به واسطه‌ی قدرتش مخلوق او را پرستش می‌کنند و به سبب سیطره و سلطه‌ای که بر جهان تکوین دارد مورد اطاعت قرار می‌گیرد، از عقابش همه هراسان، و به نعمت و رحمتش تمامی راغب‌اند، فرمانش در آسمان و زمین نفوذ دارد، آن خدایی که با نیروی خود آفریدگان را پدید آورده است، دستورات و فرامین خود را وسیله‌ی امتیاز بین مخلوقش قرار داده است که هر کس اوامر او را اجرا کند فضیلت داد بر کسی که در قبال دستورهای وی سرکشی کند، و خداوند دین خود را وسیله‌ی عزت مخلوقش قرار داده و آنان را به سبب پیامبر خود محمد گرامی داشته است.

خداوند، خویشاوندی به وسیله‌ی ازدواج را نوعی از نسب و فامیلی قرار داده است و ازدواج از نظر قانون تکوین و تدوین الهی یک امر واجب و یک دستور عادلانه و نیکی منظور گردیده است نسل مخلوقات به وسیله‌ی ازدواج پدید آمده است، و بر طبق فطرت آفرینش، کلیه‌ی مردم ملزم به انجام ازدواج‌اند، و لذا خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «اوست آن خدایی که بشر را از آب خلق فرموده و بین آنان نسبت و خویشاوندی قرار داده است، پروردگار تو توانا است.» پس فرمان خدا به سوی

^۱ فرقان / ۵۴: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا.

قضا، و حکم و قضایش به سوی تقدیر وی جریان دارد، برای هر حکم و قضایی اندازه‌ای است، و برای هر اندازه‌ای مدتی است، و برای هر مدتی نوشته‌ای است در تحت فرمان او، که هر چه را بخواهد در آن نوشته می‌نگارد و هر چه را که بخواهد از آن نوشته محو می‌فرماید، و نوشته‌ی اصلی نزد پروردگار است.^۱

سپس بدانید خداوند متعال به من امر فرموده که فاطمه را به علی تزویج نمایم و من شما را گواه می‌گیرم که دخترم فاطمه را به علی تزویج نمودم مهریه به چهار صد مثقال نقره در صورتی که علی به این امر رضایت داشته باشد، بر حسب یک روش استوار و امر واجبی که از ناحیه‌ی پروردگار، فرض گردیده است، خداوند پراکندگی این دو را جمع فرماید، و این ازدواج را برای آنان مبارک گرداند، و نسل این‌ها را پاکیزه نماید، و فرزندهای ایشان را کلیدهای رحمت و معادن دانش و حکمت و وسیله امنیت اجتماع اسلامی قرار دهد، این مطلب را می‌گویم، و برای خود و شما از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.^۲

مراسم عروسی در آسمان

خداوند قبلاً در شب معراج (۲۰ رمضان سال دوازده بعثت) نزد سدرۃ المنتهی در آسمان هفتم علی و فاطمه (علیهما السلام) را به عقد یکدیگر در آورده بود. و همه‌ی ملائکه را بر این ازدواج شاهد گرفت.^۳ و به سدرۃ المنتهی فرموده بود:

«آن‌چه را که درّ و گوهر و مرجان داری برای فاطمه نثار کن!» آن‌گاه حوریان بهشتی سبقت گرفتند و آن‌ها را جمع نمودند و با افتخار گفتند:

«این‌ها از نثارهای فاطمه زهراء می‌باشند.» و اینک و

^۱ رعد / ۳۸ و ۳۹: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يُمْخَوُاْ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

همزمان با عقدی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای فاطمه و علی (علیهماالسلام) خواند خداوند به ملائکه و ساکنین بهشت دستور داد که بهشت را با درخت و میوه و قصرهای آن را زینت نمایند. باد بهشت را مأمور کرد تا انواع و اقسام عطر و بوی خوش را در بهشت منتشر نماید. حور العین بهشتی را دستور داده که: سوره‌ی طه و طاسین‌ها (قصص، نمل، شعرا) و یس و حمعسق (شوری) را تلاوت کنند، سپس منادی از زیر عرش ندا در داد:

«آگاه باشید که امروز روز عروسی علی بن ابی‌طالب است من شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه دختر محمد را برای علی بن ابی‌طالب به رضایت خودم تزویج نمودم.» آن‌گاه خداوند ابر سفیدی را فرستاد تا لؤلؤ و زبرجد و یاقوت بر سر ایشان نثار کرد. و ملائکه به قدری از آن‌ها برگرفتند که کسی غیر از خدا نمی‌داند^۸ سپس جبرئیل برخاست و از سنبل و قَرْنَقُل بهشت برداشت. و فرود آمده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد.

بعد منادی در بهشت ندا کرد:

«ای ملائکه و ساکنین بهشت من! ازدواج علی بن ابی‌طالب را که حبیب محمد است با دختر محمد تبریک بگویید، زیرا من هم به ایشان تبریک گفته‌ام، آگاه باشید که من بعد از پیامبران محبوب‌ترین زنان را برای محبوب‌ترین مردان تزویج نمودم.» راحیل گفت: «پروردگارا! چه برکتی بیشتر از این که ما می‌بینیم در بهشت به ایشان داده‌ای عطا خواهی کرد؟» خدای فرمود:

«برکت بیشتری که به ایشان می‌دهم این است که ایشان با محبت من زندگی خواهند کرد و ایشان را برای خلق خود حجت قرار داده‌ام، به عزت و جلال خودم قسم من مخلوقی از ایشان به وجود می‌آورم و نسلی از ایشان ایجاد می‌کنم که خزانه داران زمین و معدن علم و طرفداران دین می‌باشند، بعد از پیامبران به وسیله‌ی آنان بر خلقم اتمام حجت می‌نمایم.»^۹ آن‌گاه خداوند

درخت طوبی را در عوض مهریه‌ی فاطمه زهراء معین نمود و آن را در منزل بهشتی علی قرار داد.^{۱۰} و همچنین یک چهارم دنیا را مهریه ایشان قرار داد، و نیز بهشت و دوزخ را مهریه‌اش نمود لذا فاطمه دشمنان خویشان را در دوزخ و دوستان خود را در بهشت داخل می‌نماید.^{۱۱} و از آن طرف هر کس که با بغض فاطمه و فرزندان‌ش روی زمین راه برود تا قیام قیامت کاری حرام مرتکب شده است.^{۱۲}

مراسم عقد

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بعد از اجرای صیغه‌ی عقد، نزد علی (علیه‌السلام) آمد و دستش را گرفت و فرمود:
«بسم الله، برخیز و این دعا را بخوان: علی برکة الله، و ما شاء الله، لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ!» سپس علی (علیه‌السلام) را آورد و نزد فاطمه (علیها‌السلام) نشانید، آن‌گاه فرمود:

«بار خدایا! اینان نزد من محبوب‌ترین خلق تو می‌باشند. تو ایشان را دوست داشته باش، و خیر و برکت را به فرزندان‌شان عطا بفرما، ایشان را محفوظ بدار، پروردگارا! من ایشان و ذریه‌ی ایشان را از شر شیطان رجیم به تو می‌سپارم»^{۱۳} آن‌گاه پیامبر به امام فرمود:

«برخیز و زره خود را بفروش!» امام برخاست و زره خود را به پانصد درهم^{۱۴} به عثمان بن عفان فروخت. وقتی امام پول‌ها را تحویل گرفت عثمان گفت:

«یا ابا الحسن! من از تو نسبت به این زره سزاوارتر نیستم، ولی تو نسبت به این پول‌ها از من سزاوارتری.» امام فرمود:

«آری!» عثمان گفت:

«پس من این زره را به تو هدیه می‌کنم.» امام نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمد و پول‌ها را به حضرت داد و در ضمن جریان عثمان را به اطلاع حضرت رساند.^{۱۵} حضرت پول‌ها را در کنار خود ریخت و از علی (علیه‌السلام)

نپرسید که چه مبلغ پول است، و ایشان) نیز چیزی به حضرت نگفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک مشت از آن پول‌ها را گرفت و پس از این که بلال را خواست و پول‌ها را به وی داد به او فرمود:

«با این پول برای فاطمه عطر خریداری کن!» پس از آن هر دو مشت خود را از آن پول‌ها پر کرد و به ابوبکر داد و به وی فرمود:

«این پول را برای فاطمه لباسی و اثاثیه منزل خریداری نما!» مقدار آن، ۶۳ درهم بود.^{۱۶} آن‌گاه عمار بن یاسر و گروه دیگری از اصحاب را همراه ابوبکر روانه کرد. هنگامی که وارد بازار شدند اشیاء مورد نظر را در نظر می‌گرفتند ولی نمی‌خریدند تا ابوبکر آن‌ها را پسند نماید، آن‌گاه خریده می‌شد. آن‌چه آن‌ها خریدند عبارت بود از:

یک پیراهن به مبلغ هفت درهم، یک نقاب به چهار درهم. یک قطیفه‌ی مشکی خیبری، یک تخت که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند، دو عدد تشک که یکی از آن‌ها را از لیف خرما و دیگری را از پشم پر کرده بودند، تعداد چهار متکا از پوست طائف که وسط آن‌ها را با علف اذخر پر کرده بودند، یک پرده‌ی پشمی، یک حصیر حجری (نام شهری است در یمن)، یک دست آسیای دستی، یک بادیه‌ی مسی، یک ظرف آب خوری که از پوست بود، یک کاسه‌ی چوبی برای شیر، یک مشک آب، یک آفتابه‌ی قیر اندود، یک سبوی سبز و کوزه‌های سفالی.

هنگامی که این اشیاء را خریدند ابوبکر مقداری از آن‌ها را برداشت و ما بقی آن‌ها را اصحاب پیامبر خدا برداشتند و به طرف منزل پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرکت نمودند. موقعی که آن‌ها را به حضرت عرضه کردند ایشان آن‌ها را به دست خود زیر و رو می‌کرد و می‌فرمود:

«خدا این‌ها را برای اهل بیت من مبارک نماید!»

مراسم عروسی

علی (علیه السلام) پس از عقد، مدت یک ماه با پیامبر نماز می‌خواند و به منزل خویش مراجعت می‌نمود. و راجع به امر فاطمه (علیها السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی نمی‌گفت. روزی عقیل برادر امام نزد ایشان آمد و گفت:

«یا علی! من برای هیچ نعمتی این قدر خوشحال نشدم که تو با فاطمه دختر محمد ازدواج کرده‌ای. یا علی! پس چرا از رسول خدا تقاضا نمی‌کنی که فاطمه را در اختیار تو بگذارد تا چشمان ما به وسیله‌ی اجتماع شما روشن شود؟» علی فرمود:

«آری، من خیلی مایلیم که این آرزو بر آورده شود، هیچ مانعی در کار نیست، ولی از پیامبر خجالت می‌کشم.» عقیل گفت:

«تو را به خدا قسم، برخیز و با من به حضور رسول خدا بیا!» علی (علیه السلام) به همراه عقیل برخاستند تا نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیایند که در بین راه با ام‌ایمن کنیز و پرستار حضرت (از زمان وفات آمنه) مواجه شدند. موقعی که وی را از تصمیم خود آگاه نمودند، ام‌ایمن گفت:

«شما این عمل را انجام ندهید، بگذارید ما زنان این مطلب را با آن حضرت در میان بگذاریم زیرا سخن زنان در این باره بهتر در دل مردان جای خواهد گرفت.» پس از این جریان علی (علیه السلام) به تنهایی نزد ام‌سلمه رفته و او را از این موضوع آگاه نمود، وی هم، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آگاه نمود و جمع کرد. آنان به حضور حضرت که در خانه‌ی عایشه بود رسیدند و پس از این‌که در اطراف آن حضرت حلقه زدند، ام‌ایمن به نمایندگی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت:

«یا رسول الله! پدر و مادرمان به فدای تو! ما برای یک موضوعی نزد تو آمده‌ایم که اگر خدیجه زنده بود چشمانش به وسیله‌ی آن روشن می‌شد.» وقتی پیامبر

(صلی الله علیه و آله) نام خدیجه (علیها السلام) را شنید چشمانش به اشک نشست. فرمود:

«مثل خدیجه پیدا نخواهد شد. خدیجه در آن موقعی که مردم مرا تکذیب نمودند مرا تصدیق کرد، مرا به وسیله‌ی ثروت خود در راه پیشرفت دین خدا یاری نمود. خدا به من دستور داد خدیجه را دربارهی قصر زمردی که در بهشت دارد و هیچ رنج و زحمتی در آن نیست بشارت دهم.» ام‌ایمن گفت:

«یا رسول الله! پدر و مادر ما به فدای تو باد! آری خدیجه همین‌طور بود که شما می‌فرمایید، ولی در عین حال او به سوی رحمت پروردگار خویش رفت. خدا این نعمت را برای آن مبارک نماید و ما را هم با او در درجات بهشتی و رضوان و رحمت خود جای دهد.»^{۱۷} بعد ادامه داد:

«یا رسول الله! اگر خدیجه‌ی کبرا زنده بود چشمش برای عروسی فاطمه زهرا روشن می‌شد. علی دوست دارد که فاطمه را ببرد، ما تقاضا داریم چشم فاطمه را به علی روشن کنی و ایشان را در اختیار یکدیگر بگذاری تا چشم‌های ما هم روشن گردد.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«پس چرا علی زوجه‌ی خود را از من مطالبه نمی‌کند در صورتی که من این انتظار را از علی می‌بردم!» ام‌ایمن پاسخ داد:

«از شما خجالت می‌کشد.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «برو علی را نزد من بیاور!» وقتی ام‌ایمن به سراغ علی رفت دید آن حضرت در انتظار آمدن اوست تا پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برایش بگوید. لذا تا امام ام‌ایمن را دید فرمود:

«چه خبر؟» ام‌ایمن گفت:

«پیامبر خدا به دنبال تو فرستاده است.» علی (علیه السلام) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و سلام نمود و ایشان پاسخش را گفت. همسران حضرت برخاسته و به حجره‌های خود رفتند. علی (علیه السلام) در حضور حضرت

نشست و از شرم به زمین نگاه می‌کرد. پیامبر سؤال نمود:

«آیا دوست داری که زوجهات را در اختیارت بگذارم؟»
علی (علیه‌السلام) همان‌طور که به زمین می‌نگریست پاسخ داد:

«بله! پدر و مادرم به فدایت باد!» پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود:

«بسیار خوب، امشب یا فردا شب این خواسته‌ی تو بر آورده خواهد شد.» علی (علیه‌السلام) با دنیایی از شوق از نزد حضرت خارج شد.^{۱۸} سپس پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رو به زنان نمود و فرمود:

«کیست اینجا؟» ام‌سلمه گفت:

«من و زینب و فلان و فلان.» فرمود:

«یکی از حجره‌های مرا برای پسر عمویم علی و دخترم فاطمه زهراء آماده نمایید.» ام‌سلمه گفت:

«کدام حجره‌ها یا رسول‌الله؟» پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود:

«حجره‌ی تو، آن‌گاه به زنان خویشان دستور داد تا خود را زینت نمودند و لوازم عروسی را مهیا کردند. ام‌سلمه از فاطمه (علیها‌السلام) پرسید:

«آیا عطری از برای خود ذخیره نموده‌ای؟» فاطمه (علیها‌السلام) فرمود:

«آری!» آن‌گاه بانو یک شیشه عطر آورد و مقداری از آن در میان دست ام‌سلمه ریخت، ام‌سلمه که آن را بویید، از آن عطری را استشمام نمود که نظیرش را تا به حال نبوییده بود لذا از فاطمه (علیها‌السلام) سؤال نمود:

«این عطر را از کجا آورده‌ای؟» حضرت فرمود:

«هر‌گاه دحیه کلبی (منظور جبرئیل است که به صورت این شخص نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌آمد) به حضور رسول خدا می‌آمد آن حضرت به من می‌فرمود:

«پشتی برای عموی خود بگذار!» من پشتی را برای او می‌نهادم، سپس چیزی از میان لباسهای وی فرو

می‌ریخت و به من دستور می‌داد تا آن را جمع می‌کردم.» آن‌گاه علی (علیه‌السلام) از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌پرسید:

«چيست که فرو می‌ریزد؟» پیامبر می‌فرمود:

«عنبری است که از بال‌های جبرئیل فرو می‌ریزد.»

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به علی (علیه‌السلام) فرمود: «یا علی! غذای فراوانی برای عروسی و اهل و عیال خود درست کن! یا علی گوشت و نان به عهده‌ی ما، خرما و روغن هم به عهده‌ی تو!» علی (علیه‌السلام) رفت و مقداری خرما و روغن خرید و پیامبر آستین‌های خود را بالا زد و خرماها را خرد نموده در میان روغن می‌ریخت تا این‌که «حیس» غذایی عربی، درست شد. آن‌گاه یک گوسفند چاق برای علی (علیه‌السلام) فرستاد. گوسفند ذبح شد و نان‌های زیادی نیز برای امام پخته گشت. بعد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به علی (علیه‌السلام) فرمود:

«هر کسی را که دوست داری برای غذای عروسی خود دعوت کن!» علی (علیه‌السلام) وارد مسجد شد. مسجد پر بود از جمعیت بود. امام خجالت کشید که گروهی را دعوت کند و گروهی را دعوت ننماید، لذا بالای بلندی که در آن‌جا بود رفت و ندا داد:

«بیایید و از ولیمه‌ی عروسی فاطمه بهره‌مند شوید!» جمعیتی زیادی آمدند، علی (علیه‌السلام) از کثرت جمعیت و کمبود غذا خجالت می‌کشید، وقتی پیامبر متوجه خجالت ایشان شد فرمود:

«یا علی! من دعا می‌کنم که خداوند به غذای شما برکت دهد.» آن گروه که بیشتر از چهار هزار نفر بودند تا آخرین نفر از غذا و آب خوردند و آشامیدند تا همه سیر شدند و از غذا چیزی کم نشد! آنان برای علی (علیه‌السلام) دعای خیر و برکت نمودند. بعد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دستور داد تا کاسه‌هایی را پر از غذا نمودند و آن‌ها را برای زنان خویش فرستاد. و بعد یک کاسه پر از غذا نمود و فرمود:

«این برای فاطمه و شوهرش باشد.» هنگامی که آفتاب

نزدیک به غروب رسید به ام سلمه فرمود:

«فاطمه زهراء را بیاور!» ام سلمه رفت و حضرت زهراء (علیها السلام) را در حالی آورد که پر لباس‌هایش بزمین کشیده می‌شد، و از روی پدر بزرگوارش به قدری عرق خجالت می‌ریخت که به زمین خورد. پیامبر خدا به او فرمود:

«خدا تو را در دنیا و آخرت از زمین خوردن نگاهدارد» موقعی که فاطمه (علیها السلام) در مقابل پدر خود رسید، پدر نقاب را از صورت آن بانو برداشت تا علی (علیه السلام) صورت آن بانو را دید. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست فاطمه (علیها السلام) را گرفت و در میان دست علی (علیه السلام) نهاد و فرمود:

«یا علی! خدا قدم این دختر پیامبر را برای تو مبارک کند! یا علی! فاطمه، خوب زوجه‌ای است، ای فاطمه! علی خوب شوهری است، سوی منزلتان بروید و عملی انجام ندهید تا خود بیایم.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن‌گاه به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار دستور داد تا با فاطمه (علیها السلام) حرکت نمایند اظهار فرح و خوشحالی کنند، رجز بخوانند تکبیر بگویند، حمد خدای را به جای آورند، ولی سخنی نگویند که خدا ناراضی باشد. بعد از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) قاطر خود را آورد و یک قطیفه روی آن انداخت و به فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«سوار شو!» آن‌گاه به سلمان دستور داد تا مهار آن را بکشد و خود آن حضرت آن قاطر را از عقب می‌راند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) همراه حمزه، عقیل، جعفر و اهل بیت با شمشیرهای کشیده از عقب قاطر حرکت نمودند.^{۱۹}

زنان جلوی آن بانو می‌رفتند و ام سلمه این ارجوزه را می‌خواند:

«ای کنیزان من! به یاری خدا حرکت کنید، خدا را در هر حال شاکر باشید.

یادآور آن نعمت‌های خدای بزرگ شوید که چه آفت و ناراحتی‌ها را بر طرف نموده است.

خدا ما را بعد از این‌که کافر بودیم هدایت نمود، پروردگار آسمان‌ها به ما نیرو بخشید، با بهترین زنان جهان حرکت کنید، عمه و خاله‌هایش به فدایش باد!

ای دختر آن کسی که خدای بزرگ او را به وسیله‌ی وحی و پیامبری برتری و فضیلت داد.»

عایشه نیز این چنین شعر می‌خواند:

«ای زنان! معجز ببوشید، و یادآور این چیزهای نیکو شوید که در این محضرها است،

یاد آور پروردگار خلق شوید، زیرا ما را با هر بنده‌ی شاکری به دین خود اختصاص داده است،

حمد مخصوص خدایی است که ما را برتری داد، شکر مخصوص آن خدایی است که مقتدر است،

با فاطمه (علیها السلام) حرکت کنید که خدا ذکر او را عطا کرده و وی را به شوهری که پاک و پاکیزه می‌باشد اختصاص داده است.

حفصه دختر عمر و همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز این چنین می‌خواند:

فاطمه بهترین زنان بشر است، فاطمه دارای صورتی چون قمر می‌باشد،

خدا تو را به وسیله‌ی آن کسی که به واسطه‌ی آیه‌های سوره‌ی زمر اختصاص داده شده برتری عطا نموده.

خدا تو را برای جوانی با فضیلت تزویج نمود، یعنی علی بن ابی‌طالب که بهترین افرادی است که حضور دارند.

ای کنیزان من! فاطمه را ببرید، زیرا که وی بزرگوار و دختر شخصی عظیم الشأن است.»

معاذه، مادر سعد بن معاذ هم این‌گونه سرود:

«سخنی می‌گویم، هر چه بادا باد؛ و خیر را یاد می‌کنم و آن را آشکار می‌سازم.

محمد بهترین بنی آدم است؛ در او نه کبری است و نه سبکی.

به لطف او ما رشد خود را شناختیم؛ پس خداوند به او پاداش خیر دهد!

و ما با دختر پیامبر هدایت و صاحب شرف هستیم که در (دل) آن پیامبر آرام گرفته است! در سایه‌ای که ریشه‌اش بلند آوازه است. پس نمی‌بینم چیزی که همسان او باشد.^{۲۰}»

در بین راه بود که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) صدایی شنید، ناگاه دید جبرئیل و میکائیل هر کدام با هفتاد هزار ملک آمده‌اند، پیامبر از اینان سؤال نمود: «برای چه به زمین آمده‌اید؟» پاسخ دادند:

«ما آمده‌ایم فاطمه زهراء را برای علی بن ابی‌طالب ببریم.» سپس جبرئیل و میکائیل و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تکبیر گفتند.^{۲۱} آن تعداد از فرشتگان، آن شب را تا صبح به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول بودند.^{۲۲} پس از این که فاطمه و علی (علیهما‌السلام) وارد منزل شدند، کف خانه شن گسترده شده بود و فرش آن پوست گوسفندی بود و متکایی نیز از پوست بود که پر شده بود از شاخه‌ی خرما. و چوبی هم به دیوار زده شده بود و بند مشک به آن آویخته شده بود.^{۲۳}

فاطمه (علیها‌السلام) یک طرفی نشست و علی (علیه‌السلام) نیز کنار او نشست. این دو هر کدام به علت این که از یکدیگر خجالت می‌کشیدند به زمین نگاه می‌کردند. آن دو منتظر ورود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بودند. بعد از مدتی حضرت آمد و (از پشت درب) فرمود: «کیست اینجا؟» گفتند:

«یا رسول الله! بفرمائید، بسیار خوش آمدید» حضرت وارد شد و فاطمه (علیها‌السلام) را یک طرف خویشتن نشانید و به وی فرمود:

«مقداری آب نزد من بیاور!» فاطمه برخاست ظرفی را پر از آب کرد و به حضور پدر آورد، حضرت مقداری از آن آب را در دهان مبارک خود ریخت و پس از اینکه مضمضه نمود آن را در میان کاسه ریخت و از آب کاسه

به سر فاطمه (علیها السلام) ریخت و به آن بانو فرمود:
 «نزدیک من بیا!» وقتی نزدیک آمد مقداری از آن آب را
 بالای سینه‌ی او پاشید. سپس به او فرمود:
 «برگرد!» وقتی برگشت مقدار دیگری از آن آب را در
 میان دو کتف وی پاشید.^{۲۴} سپس سببی را باز کرد و
 مقداری نان قندی و موز و کشمش و گلابی در میان آن
 بود، فرمود:

«این‌ها هدیه‌ی جبرئیل است.» سپس یک گلابی را دو
 قسمت نمود، یک قسمت آن را به علی (علیه السلام) و
 قسمت دیگرش را به فاطمه (علیها السلام) داد کرد.^{۲۵} و بعد
 فرمود:

«بار خدایا! این دخترم محبوب‌ترین خلق است نزد من،
 پروردگارا! این علی برادر من است که محبوب‌ترین
 مخلوق است نزد من. بار خدایا! این علی را ولی و مطیع
 خود قرار بده و اهل و عیالش را برایش مبارک بگردان!»
 پس از این سخنان فرمود:

«یا علی! اکنون نزد زوجهات برو! برکت و رحمت خدا
 که پسندیده و با عظمت است بر شما اهل بیت باد!»^{۲۶}
 ۲۱ محرم سال سوم هجری زفاف صورت گرفت. آن
 زمان حضرت فاطمه (علیها السلام) نه سالش تازه تمام شده
 بود.^{۲۷}

اسماء بنت عمیس آن شب را نزد امام علی و حضرت
 فاطمه (علیهما السلام) ماند و تصمیم داشت تا یک هفته
 طبق وصیت حضرت خدیجه (علیها السلام) آن‌جا بماند.
 صبح روز بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه دامادش آمد.
 اسماء را دید که کنار درب ایستاده است. به وی فرمود:
 «برای چه این‌جا ایستاده‌ای، در صورتی که مردی در
 میان این حجره است؟» اسماء گفت:

«پدر و مادرم به فدایت هر گاه دختری به خانه‌ی شوهر
 برود احتیاج به زنی دارد که خواسته‌های او را انجام
 دهد. من این‌جا ایستاده‌ام که اگر فاطمه فرمانی داشته
 باشد ببرم.» و بعد ادامه داد:
 هنگامی که خدیجه وفات کرد گریه می‌نمود، به او

گفتم:

«تو سرور زنان دو عالم هستی و گریه می‌کنی؟ تو همسر رسول خدا هستی که پیامبر با زبان خودش به تو وعده‌ی بهشت داده است ولی گریه می‌کنی؟» گفت: «چرا گریه نکنم در حالی که هر دختری در شب زفافش نیاز به زنی دارد که مراقبش باشد و بدون سر و صدا نیازهایش را برآورده کند و من می‌ترسم فاطمه بزرگ شود و چنین کسی را نداشته باشد.» من به او اطمینان دادم:

«ای خاتون من! بر ذمه‌ی من این عهد باشد که اگر تا آن زمان زنده بودم، آن‌چه را که یک مادر برای دخترش انجام می‌دهد انجام دهم.» وقتی پیامبر داستان عهد و پیمان اسماء را با خدیجه شنید، چشمانش به اشک نشست^{۲۸} و برای او دعا کرد:

«خدا حوائج دنیوی و اخروی تو را روا نماید.» علی و فاطمه (علیهما السلام) زیر عبا خوابیده بودند. موقعی که گفتگوی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اسماء را شنیدند تصمیم گرفتند که برخیزند ولی حضرت در حالی که با خود ظرف شیری داشت دیگر وارد شده بود؛ وقتی متوجه شد آن‌ها می‌خواهند از جای خود به احترام حضرت برخیزند، فرمود:

«به حق آن حقی که من بگردن شما دارم از یک دیگر جدا نشوید تا من نزد شما بیایم.» آن دو به بستر خود برگشتند. حضرت آمد و بالای سر آن‌ها نشست و پاهای خود را زیر عبا داخل نمود. علی (علیه السلام) پای راست حضرت را بسینه خویش چسباند و فاطمه (علیها السلام) نیز پای چپ ایشان را بسینه خود چسبانید. آن دو به این وسیله پاهای مبارک آن حضرت را گرم نمودند.^{۲۹} در همان حال از علی (علیه السلام) سؤال نمود:

«زن خود را چگونه یافتی؟» علی (علیه السلام) فرمود:

«برای اطاعت خدا بهترین یار و معین است.» بعد از فاطمه (علیها السلام) راجع به علی پرسش نمود: فاطمه

(علیها السلام) گفت:

«بهترین شوهر است!» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعا کرد که:

«بار خدایا! یگانگی ایشان را محفوظ بدار! قلب ایشان را با یکدیگر مهربان فرما! ایشان را با فرزندانشان وارث‌های بهشت برین قرار بده، نسل پاک و مبارکی به ایشان عطا بفرما، خیر و برکت در فرزندان ایشان قرار بده، ذریه‌ی ایشان را پیشوایانی قرار بده که مردم را به سوی اطاعت تو راهنمایی کنند، دستور به اموری دهند که مرضی تو باشد.» و بعد قسمتی از شیر را به فاطمه (علیها السلام) داد و فرمود:

«پدرت فدایت! بنوش!» و قسمتی دیگر را به علی (علیه السلام) داد و فرمود:

«پسر عمویت فدایت! بنوش!» آن‌گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اسماء دستور خروج داد و به او فرمود: «خدا به تو جزای خیر دهد». وقتی پیامبر برخاست که برود فاطمه (علیها السلام) به ایشان گفت:

«پدر جان! من طاقت اداره کردن امور خانه را ندارم، یک کنیز برای من بگیر تا در امور خانه معین و یاور من باشد.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جوابش فرمود:

«آیا دوست نداری که چیزی بهتر از خادم به تو عطا کنم؟» فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«بگو! آری! آن‌چه از خادم بهتر است می‌خواهم.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«در هر روزی ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۴ مرتبه الله اکبر بگو. این صد مرتبه کار زبان است، ولی در میزان عمل دارای هزار ثواب خواهد بود. ای فاطمه! اگر تو این اذکار را هر روز صبح بگویی خدا امور دنیوی و اخروی تو را عهده‌دار خواهد شد.»^{۳۰}

پس از این جریان حضرت علی به دستور پیامبر خدا با فاطمه (علیها السلام) زفاف کرد.^{۳۱}

غصب فدک

مقدمه

فدک دهکده‌ای است آباد، دارای نخل‌های فراوان و زمین‌های کشاورزی، که در قسمت شرقی منطقه خیبر واقع است.

وقتی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به خیبر رسید، مُحِیْصَه پسر مسعود را نزد یهودیان فدک فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خواند. جواب مثبت ندادند و سهل انگاری کردند. اما پس از فتح خیبر بیم و هراس در دل‌هایشان افتاد و پیکی نزد حضرت فرستادند و هم‌چون خیبر در برابر نیمه‌ای از فدک، از در مصالحه در آمدند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن را پذیرفت. و چون مسلمانان، آن را از راه پیکار به دست نیاوردند و برای گرفتنش اسبی نتاختند طبق قانون اسلام فدک از آن پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شد.^{۳۲}

سپس آیه‌ی شریفه‌ی «فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهٗ...»^{۳۳} نازل شد و جبرئیل امین منظور از نزدیکان را حضرت فاطمه (علیها‌السلام) معرفی کرد. به گفته‌ی مفرسان شیعه و سنی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، دخترش را خواست و به او فدک را عطا کرد.^{۳۴} از آن پس، فدک به مالکیت حضرت زهرا (علیها‌السلام) درآمد و در زمان حیات پدر بزرگوارش در اختیار آن حضرت قرار داشت. عائدی فدک در سال

^{۳۲} روم / ۳۸: حق خویشان و نزدیکان خود را بپرداز...

شش هزار دینار بود.^{۳۴}

توطئه غصب

وقتی ابوبکر به خلافت رسید، عمر به او گفت: «مردم بنده‌ی دنیایند و غیر آن را نمی‌خواهند، لذا علی (علیه السلام) و خانواده‌اش را از خمس و غنائم و فدک محروم کن! تا این‌که پیروانش وقتی متوجه این محرومیت شدند، به خاطر علاقه‌ی مفرط به دنیا و برگزیدن آن و علاقه‌ی آن، او را رها خواهند کرد.»^{۳۵} ابوبکر آن‌چه عمر گفته بود انجام داد. فردی را از جانب خود به سرزمین فدک فرستاده و دستور داد تا نماینده‌ی حضرت زهراء (علیها السلام) را از آن‌جا اخراج کند. در پی این اقدام، بانو نزد ابوبکر آمده و فرمود: «چرا مرا از ارث پدری محروم نموده و نماینده‌ام را از آن‌جا بیرون کردی، حال این‌که پدرم آن‌جا را به دستور خدا برای من قرار داده بود؟» ابوبکر گفت: «بر این مطلب شاهد بیاور!» حضرت ام‌ایمن را به عنوان شاهد آورد، ام‌ایمن به ابی بکر گفت: «پیش از این‌که شهادت و گواهی بدهم باید از تو، ای ابوبکر، بپرسم: تو را به خدا قسم آیا این فرمایش پیامبر را قبول داری که فرمود: «ام‌ایمن یکی از زنان بهشتی است؟» ابوبکر پاسخ داد: «آری قبول دارم!» ام‌ایمن گفت: «بنا بر این من نیز شهادت می‌دهم که خداوند عزیز و جلیل بر پیامبر وحی فرستاد که: «حقّ نزدیکانت را بده!» پس پیامبر نیز فدک را به دستور خداوند برای فاطمه قرار داد.» در همین حین امام علی (علیه السلام) نیز به مجلس ابوبکر وارد شد و به نفع فاطمه (علیها السلام) شهادت داد. ابوبکر نیز مجاب شده و نامه‌ای نوشته و به حضرت زهرا داد. در این حال عمر وارد شد و وقتی چشمش به نامه افتاد پرسید:

اسراء/۲۶: آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ

«این نامه چیست؟» ابوبکر پاسخ داد:

«فاطمه ادعای فدک را نموده و امّ ایمن و علی برای او شهادت دادند!» عمر بن خطاب نامه را از دست حضرت فاطمه (علیها السلام) گرفته، تفتی بر آن انداخت و پاره کرد! حضرت زهرا (علیها السلام) نیز گریان خارج شده در حالی که می‌فرمود:

«هر که نامه‌ی مرا پاره کرد خداوند شکمش را پاره کند!» ابوبکر روانه‌ی مسجد شد و امام علی (علیه السلام) نیز خود را به مسجد رساند. حضرت دید که ابوبکر نشسته و مهاجرین و انصار اطرافش حلقه زده‌اند. حضرت در خطاب به ابی‌بکر فرمود:

«برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی حال این‌که او در زمان حیات رسول خدا مالک آن شده بود؟!» ابوبکر گفت:

«این فیء (مال همه) مسلمین است، اگر شهودی را بیاورد که رسول خدا در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است و گر نه او هیچ حقی در فدک ندارد.» حضرت فرمود:

«ای ابوبکر، آیا درباره‌ی ما خلاف دستور خداوند درباره‌ی مسلمانان حکم می‌کنی؟» ابوبکر گفت:

«نه این طور نیست!» امام فرمود:

«اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم که مالک آن هستم، تو از کدامیک از ما درخواست شهود می‌نمایی؟» ابوبکر پاسخ داد:

«معلوم است که فقط از تو طلب شاهد می‌کنم!» حضرت فرمود:

«پس چرا از فاطمه طلب شاهد می‌کنی؛ با این‌که او فدک را از زمان رسول خدا تصاحب کرده و تا بعد از وفات او نیز مالک آن بوده، حال این‌که از مسلمانان دیگر، که مدّعی هستند، درخواست شهادتی نمی‌کنی؟» ابوبکر ساکت شده و مجاب گشت. عمر گفت:

«ای علی دست از این سخنان بردار، که ما قادر به

بحث و احتجاج با تو نیستیم، اگر در اثبات این مالکیت شاهدانی آوردید که قبول است و گرنه فدک مال همه مسلمین بوده؛ نه تو و نه فاطمه هیچ حقی در آن ندارید!» حضرت فرمود:

«ای ابوبکر آیا قرآن خوانده‌ای؟» ابوبکر جواب داد:

«آری!» امام فرمود:

«به من بگو آیا آیه‌ی شریفه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» درباره‌ی ما نازل شده، یا دیگران؟» ابوبکر پاسخ داد:

«بلکه درباره‌ی شما نازل شده» علی (علیه السلام) فرمود:

«ای ابوبکر اگر جماعتی گرد آمده و شهادت دهند که فاطمه دخت پیامبر مرتکب فاحشه‌ای شده است تو چه خواهی کرد؟» ابوبکر با گستاخی گفت:

«مانند زنان دیگر مسلمان حد را بر او جاری می‌سازم!» حضرت فرمود:

«ای ابوبکر در این صورت در نزد خدا از کافران خواهی بود.» ابوبکر پرسید:

«برای چه؟» امام جواب داد:

«زیرا تو منکر گواهی خداوند بر طهارت او شده و شهادت گروهی از مردمان را پذیرفته‌ای، به همین ترتیب حکم خدا و رسول را در مسأله‌ی فدک، که آن را در زمان حیات پیامبر تصاحب نموده، ردّ نموده و در مقابل، شهادت عربی بادیه نشین را پذیرفته‌ای و فدک را از او غصب نمودی، و پنداشته‌ای که آن فیء (مال همه) مسلمین است، حال این‌که پیامبر خود فرموده بود که: «دلیل و اثبات بر عهده‌ی شخصی است که به زیان دیگری ادّعایی دارد، و دیگری تنها باید سوگند یاد کند»، و تو از این فرمایش پیامبر نیز غافل شده و درست عکس آن عمل نموده‌ای، و از فاطمه که فدک را تصاحب نموده اقامه شاهد می‌کنی.» با شنیدن این کلام بی‌نقص و سرتاسر منطقی جماعت حاضر متأثر و

أحزاب / ۳۳: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

متحیر شده و به یکدیگر خیره شدند، و یک صدا گفتند: «به خدا که علی راست می‌گوید!» حضرت به خانه‌ی خود بازگشت.^{۳۶}

خطبه فدک

موضوعات مهم خطبه

مطالب عمیق و روشنگری که در این خطبه به ایجاز و اختصار مورد توجه و عنایت آن بانوی بزرگ و تربیت یافته‌ی مقام عالی رسالت قرار گرفته است به ترتیب زیر می‌باشد:

حمد و ستایش پروردگار عالم.
توحید استدلالی بر وجود خدا.
مسأله‌ی نبوت و لزوم اثبات آن.
بازگویی و بیان دورنمایی از حوادث و مسایل عصر جاهلی.
اقدامات بزرگ و خدمات نجات بخش مقام رسالت.
یادی از قرآن و اهمیت و سازندگی آن.
علل و فلسفه‌های احکام شریعت.
ورود به بحث مورد نظر برای بیان دیدگاه‌های والای سیاسی.
بیان حوادث دوران فترت و رسالت.
کلماتی در باب موقعیت ممتاز امام علی (علیه‌السلام).
شرح کوتاهی از توطئه‌ها بر ضد اهل بیت رسالت.
رسوا نمودن رئیس حکومت تحمیلی وقت.
اقامه‌ی دلیل و برهان از قرآن مجید.
تهییج و جلب نظر حاضرین و مجتمעים.
شکایت از آن بیدادگری‌ها به پدر بزرگوار.

مقدمه

حضرت فاطمه (علیها‌السلام) که دید با گفتگوی مسالمت آمیز قضیه فدک حل نمی‌شود تصمیم گرفت خود

مستقیماً وارد مسجد شده و ابوبکر را به محاکمه کشد و از مسلمانان برای دادخواهی حقوق خود کمک بخواهد. لذا سر بند خود را بر سر انداخت و چادر خویش را بر خود افکند و با جماعتی از زنان قوم و خدمتکاران خود به سوی مسجد روانه شد. حضرت کاملاً خود را پوشانده بود و راه رفتنش بدون هیچ تفاوتی مثل راه رفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. حضرت داخل مسجد شد. ابوبکر نشسته بود و مهاجرین و انصار و دیگران نیز اطرافش جمع بودند. در این هنگام پرده ای بین او و دیگر مردمان آویختند و ایشان نشست. آن گاه ناله ای جانشوز از دل برآورد که همه مردم به گریه افتادند و مجلس و مسجد به سختی به جنبش در آمد آن گاه لختی سکوت فرمود تا فریاد و همه هم خاموش گردید و صدای گریه مردم که همراه با ضجه بود ساکت شد و جوش و خروش آنان آرام یافت. سپس کلام را با حمد و ثنای خدا آغاز فرمود و درود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد که مجدداً در این هنگام صدای گریه مردم بلند شد وقتی که دوباره ساکت شدند کلام خویش را دنبال کرده و سخن خود را ادامه داد:

آغاز خطبه

«حمد خدای را بر آن چه نعمت بخشیده و شکر او را در آن چه الهام نموده و ثنا و شکر بر او، بر آن چه پیشاپیش داده. از عموم نعمت‌هایی که خلق فرموده، نعمت‌های فراوانی که به انسان‌ها اعطا فرموده و تمام منت‌ها و نعمت‌هایی که پیایی فرو فرستاده. تعداد آن از حوصله احصاء و شماره کردن بیرون است و سر حدات آن از جزا و پاداش فراتر و دامنه آن تا ابد از ادراک هوش فراخ‌تر. مردمان را فراخواند تا با شکر گزاری آن‌ها نعمت‌هایشان را با پی در پی فرستادن زیاده گردانند و ثنای مردم را به خود از راه افزون نمودن نعم خویش متوجه ساخت و با دعوت نمودن به این نعم، نعمت‌ها را دو چندان نمود و گواهی دهم به این که جز الله خدایی

نبوده و شریکی برای او نیست. کلمه بزرگی که اخلاص را تاویل آن قرارداد و قلوب را متضمن وصل آن ساخت و در پیشگاه تفکر و اندیشه معنی آن را کاملاً معقول و روشن داشت. خداوندی که چشم‌ها را قدرت دیدنش نیست و زبان‌ها را توان وصف وی نباشد و نیز وهم و خیال را به چگونگی ذات اقدسش دسترسی نیست. اشیا را ایجاد فرمود نه از ماده‌ای که قبلاً موجود باشد. آن‌ها را ساخت بی آن‌که از قالبی قالب‌گیری کرده باشد. آن‌ها را به قدرت خویش موجود فرمود و آن‌ها را به مشیت خویش ایجاد کرد. بی آن‌که نیازی برای وی در ساختن آن‌ها باشد و فایده‌ای در صورت بخشیدن به آنان. مگر تثبیت کردن حکمت و هشیار کردن بر طاعتش و اظهار کردن قدرت خویش و رام کردن خلق به عبودیت خویش و عزت بخشیدن به دعوت خود.

سپس پاداش مردم را بر اساس طاعت آنان مقرر فرمود و عقاب و جزای خود را در معصیت آنان. و برای بازداشتن بندگان از نعمت خویش و کشاندن آنان به سوی رضوان. گواهی می‌دهم که پدرم بنده و فرستاده اوست؛ که وی را قبل از ارسال انتخابش فرمود و پیش از آن‌که بیافریند، ناامید و پیش از برانگیختنش او را به پیامبری برگزید، آن هنگام که هنوز مخلوقات در حجاب غیبت بودند و آن هنگام که مردمان در منتهای تاریکی‌های عدم پوشیده شده بودند و به نهایت عدم مقرون بودند.

از علمی که خدا به عواقب و مآل امور داشت و احاطه‌ای که پروردگار به حوادث روزگار می‌داشت و شناسایی کاملی که به وقوع مقدرات داشت، او را برانگیخت تا امر خود را تمام کرده و امضای حکم خود را قطعی نموده باشد و مقدرات را اجرا فرموده باشد و رسول خدا امت‌ها را دید که در آیین‌ها فرقه فرقه‌اند و در پیشگاه آتش‌های افروخته خود معتکفند و به بت‌های خود

تراشیده خویش پرستشگرند و خدا را با وجود این که به طور فطری او را می شناسند منکرند. پس خدای تعالی به وسیله محمد تاریکی های آن را روشن فرمود و از قلب ها مشکلاتش را برطرف نمود و از جلوی دیده ها آن چه که آن ها را می پوشاند برداشت.

به هدایت در میان مردم قیام فرمود و آنان را از گمراهی رهانید و از کوری نجاتشان داده و بینایشان کرد و آنان را به سوی دین استوار راهنمایی فرمود و به راه راست خواندشان، تا هنگامی که خدای تعالی وی را بر اساس رأفت و رحمت و اختیار به سوی خویش برد. پروردگار راغب به دیدار او بود و خود را به دیدن پیامبرش سزاوارتر از دیگران کرد. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم اکنون از رنج این دنیا در راحت است و اینک گرداگرد وی را ملائکه نیکوکار گرفته اند و رضوان و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته و در جوار رحمت ملک جبار آرمیده است. درود خدا بر پدرم. آن پدری که نبی و امین خدا بر وحی و برگزیده او بود و هم چنین انتخاب شده از سوی خدا بر مردم و مورد رضای پروردگار مهربان بود و سلام خدا و رحمت و برکات او بر وی باد. «آن گاه روی به جانب اهل مسجد کرد و فرمود:

«شما ای بندگان خدا! پرچمداران امر و نهی اویید و حاملان دین خدا و وحی او هستید و امین های خدایید نسبت به یکدیگر و مبلغان اویید به سوی امت ها.

زامدار حق، خود در میان شماسست و پیمانی است که از پیش با شما داشته است و باقیمانده ای را برای شما باقی گذاشت. کتاب ناطق خدا و قرآن راستگو نور فروزان و شعاع درخشان. بنیان و حجت های آن روشن و اسرار باطن و لطائف دقیق آن آشکار است. ظواهر آن جلوه گر است. پیروان آن مورد غبطه جهانند و تبعیت و پیروی از آن، انسان را به سوی رضوان می کشاند. سخن شنوی از آن، راه به سرانجام نجات است به وسیله آن به حجت های نورانی خدا می توان دست یافت و به فرائضی

که خدای تعالی واجب فرموده است و به محارمی که انسان‌ها را از ارتکاب آن‌ها بازداشته است و به گواهی‌های جلوه‌گرش و به براهین کافیه‌اش و به فضایل پسندیده و مستحسنش و به رخصت‌های بخشنده‌اش و به قوانین واجبه‌اش می‌توان راه یافت.

پس خدای تعالی ایمان را برای تطهیر شما از شرک قرارداد و نماز را برای پاک کردن شما از تکبر و زکات را برای پاک کردن جان و روزافزونی رزقتان و روزه را برای تثبیت اخلاص و حج را برای استحکام بخشیدن دین و عدل عمومی را برای تنظیم قلب‌ها و اطاعت ما را برای نظم یافتن ملت و امامت را برای در امان ماندن از تفرقه و جهاد را برای عزت اسلام و صبر را برای کمک در استحقاق مزد و امر به معروف را برای مصلحت عامه. نیکی کردن به پدر و مادر را سنگر و سپر حفظ از خشم و صله رحم را وسیله ازدیاد عدد و قصاص را وسیله حفظ خون‌ها و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت قرار گرفتن.

کیل و وزن‌ها را به اندازه بخشیدن برای تغییر خوی کم دادن و نهی از شراب‌خواری را برای پاکیزگی از کثافت. دوری گزیدن از تهمت زدن را برای محفوظ ماندن از لعنت و دور بودن رحمت. ترک سرقت را برای الزام به پاکدامنی و شرک را حرام فرمود برای اخلاص و یکسره تن در دادن به ربوبیت او؛ پس، «از خدا آن‌گونه که شایسته است بترسید و از دنیا نروید مگر آن‌که مسلمان باشید.» و خدا را در آن‌چه به آن امر کرده و آن‌چه از آن شما را باز داشته است اطاعت نمایید. «همانا که فقط دانشمندان از خدا می‌ترسند.»^۳

من فاطمه ام!

آن‌گاه فرمود:

^۱ آل عمران / ۱۰۲: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.
^۲ فاطر / ۲۸: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

«ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم محمد است. آن چه ابتدا گویم همان را در انتها نیز بر زبان خواهیم راند. آن چه می گویم غلط نیست و آن چه انجام دهم ظلم و جور نیست. «پیامبری از خود شما بر شما آمد که رنج های شما بر او گران است، دلسوز بر شماست و بر مؤمنان مهربان و رؤوف است.» پس اگر پدرم را بشناسید می دانید که من پدری دارم که هیچ یک از زنان شما چنان پدری ندارند و برادر پسر عمویم بود نه برادر مردان شما. چه نیکو بزرگواری است آن که من این نسبت را به او دادم. رسالت خود را رسانید و سرآغاز نبوت را به انداز آغاز کرد. راه خود را از پرتگاه مشرکان گردانید، شمشیر بر فرق آنان نواخت، گلوگاه آنان را گرفته و فشرد و «با زبان حکمت و موعظه ی حسنه^۱» آنان را به راه خدا دعوت کرد. بت ها را درهم می شکست. سر سروران را منکوب می کرد. تا جمعشان فراری شده، از میدان گریختند. تا صبح صادق از زیر پرده شب بیرون آمد و حق خالص جلوه گر شد. زمامدار به نطق در آمد. عربده های شیاطین خاموش شد و آنان لال شدند. خار نفاق از راه برداشته شد. گره های کفر و شقاق از هم گشوده شده و دهان های شما به کلمه اخلاص باز شد. در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند و «شما بر کناره پرتگاهی از آتش بودید.»^۲ و مانند جرعه ای آب بودید (که به سادگی شما را می توانستند بنوشند) و آنقدر ضعیف بودید که هر کس طمع به چیزی داشت به سراغتان می آمد و آتش زنه ای بودید که بلافاصله خاموش می شد و نمی توانست جایی را روشن و گرم کند و لگدکوب شده روندگان و قدم ها. از آبی که شتران در آن رفته و آن را آلوده می کردند؛ می آشامیدید، از پوست حیوانات

توبه/ ۱۲۸: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ خَرِصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ
نحل/ ۱۲۵: بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
آل عمران/ ۱۰۳: كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ

و برگ درختان غذا می‌گرفتید. خوار بودید و مطرود. «می‌ترسیدید که مردم اطرافتان شما را بربایند.»^۱ تا خدای تعالی به وسیله محمد، شما را نجات داد، بعد از چنین و چنان (بعد از حوادث زیادی که بر سر حضرت محمد آمد). بعد از آن که بلاهایی از دست شجاعان کشید و از گرگ‌های عرب و از سرکشان اهل کتاب «هرگاه که آتش جنگ برافروختند خدا خاموشش فرمود.»^۲

یا هر هنگام که شاخ شیطان سر برآورد. یا اژدهایی از مشرکین دهان باز کرد. رسول خدا برادرش را در کام اژدها و گلوگاه آن افکند و او هم بر نمی‌گشت تا آن که فرق سر آنان را پایمال شجاعت خود می‌گردانید و آتش آن‌ها را به آب شمشیرش خاموش کرد.

فرسوده تلاش در راه خدا، کوشیده در امر خدا، نزدیک به رسول خدا، سروری از اولیای خدا، همواره دامن به کمر زده، نصیحت گر، تلاشگر و کوشش کننده و شما در این هنگامه در خوشی زندگی می‌کردید. در مهد امن متنعم بودید و منتظر این که چرخ گردون، گردش را بر علیه ما آغاز کند و گوش به زنگ اخبار بودید. هنگام کارزار عقب گرد می‌کردید و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید و هنگامی که خدا برای پیامبرش خانه انبیا (بهشت) و آرامگاه اصفیا را برگزید، خار و خاشاک نفاق در شما ظاهر شد؛ جامه دین کهنه شد.

گمراهان ساکت (و بی نام) به سخن درآمد (و مشهور شد) و پست رتبه‌گان، با قدر و منزلت شدند و شتر ناز پرورده اهل بطلان به صدا درآمد و در خانه‌هایتان درآمد و شیطان سر خویش را از مخفی‌گاه خود بیرون آورد. ندایتان درد داد. دید که پاسخگوی دعوت او هستید و برای آن که فریب او را بخورید؛ آماده اید. خواست که قیام نمایید و دید که شما راحت و سبک این کار را

^۱ انفال / ۲۶: تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ.
^۲ مائده / ۶۴: كُلَّمَا أَوقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ.

می‌کنید. گرم و داغتان کرد و غضبناک و دید که آتشین هستید؛ پس داغ و نشان زدید بر غیر شترتان و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید، در حالی که از عهد و قرار چیزی نگذشته بود و موضع شکاف زخم هنوز خیلی وسیع بود. دهن زخم هنوز به هم نیامده بود و پیامبر هنوز به قبر سپرده نشده بود. برای عمل خود بهانه آوردید که از فتنه می‌ترسیدیم، «ولی به راستی که در فتنه افتادید و به راستی که جهنم برکافران احاطه دارد.»^{۴۹}

غصب فدک بر خلاف حکم قرآن

خیلی دور بود این پیش‌افتادگی از شما و چطور این کار را کردید؟ به کجا روی می‌آوردید، در حالی که کتاب خدا در میان دست و پای شماست. مطالبش هویداست و احکامش درخشان است و علایم هدایت آن ظاهر و آشکار است و زواجر و نواهی آن دم به دم به چشم می‌آید و درخشان است و اوامرش واضح است ولی آن را پشت سر انداخته‌اید. آیا بی‌رغبتی به آن را می‌طلبید. یا به غیر قرآن حکم می‌کنید. «بد بدلی است برای ظالمان.»^{۵۰} حکم مخالف قرآن «و هر کس غیر از اسلام دینی را بجوید از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.»^{۵۱} سپس آنقدر درنگ نکردید که این دل‌رمیده آرام گیرد و کشیدن افسار آن سهل گردد. پس آتش گیره‌ها را افروخته تر می‌کردید و دامن به آتش می‌زدید تا آتش را شعله‌ور کنید. برای اجابت کردن بانگ شیطان گمراه، آماده بودید و برای خاموش نمودن انوار دین روشن خدا و از بین بردن ستن پیامبر برگزیده خدا، به بهانه کف، شیر را زیر لب پنهان می‌خوردید و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و

^{۴۹} توبه / ۴۹: أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

^{۵۰} کهف / ۵۰: يَتَسَوَّى لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا. ^{۵۱} آل عمران / ۸۵: كَافٍ / ۵۰: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید و ما باید شکیبایی کنیم بر صدمه‌هایی از شما که مثل خنجر برآن و فرو رفتن نیزه در میان شکم بر ما وارد می‌شود و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست.

«آیا حکم جاهلیت را می‌طلبید؟ آیا برای گروه اهل یقین چه حکمی بالاتر و بهتر از حکم خداست؟» آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما مانند آفتاب درخشان واضح است که من دختر اویم! ای مسلمانان آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند.

ای پسر قحافه! آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! عجب امر تازه و زشتی آورده‌ای؟ آیا دانسته و به عمد کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید؟ آیا قرآن نمی‌گوید: «سلیمان از داود ارث برد.»^{۱۶} و در آیه‌ی دیگر آن‌جا که خبر زکریا را بازگو می‌کند، زکریا عرض کرد: «پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث برد.»^{۱۷} و فرموده: «خویشاوندان رحمی، اولی به یکدیگرند.»^{۱۸} و فرموده: «خداوند تعالی به شما درباره اولاد وصیت می‌فرماید که برای پسر دو برابر بهره‌ی دختر است.»^{۱۹} و می‌فرماید: «یعنی هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده است این‌که وصیت کنید برای والدین و نزدیکان، حکمی است حق برای متقیان.»^{۲۰} و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نیست و سهمی از ارث پدرم ندارم؟

آیا خدا شما را مخصوص آیه‌ای فرمود که پدرم را از آن

^{۱۵} مائده / ۵: أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

^{۱۶} نمل / ۱۶: وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ
^{۱۷} مریم / ۵ و ۶: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ.

^{۱۸} انفال / ۷۵: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ.
^{۱۹} نساء / ۱۱: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ.
^{۲۰} بقره / ۱۸۰: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.

بیرون کرده؟ یا آن که می‌گویید اهل دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ و یا من و پدرم را اهل یک کیش نمی‌دانید؟ و یا شما به خصوص و عموم قرآن از پدرم و عموزاده من داناترید؟

اینک این تو و این شتر، شتری مهارزده و رحل نهاده شده برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز و حشر ملاقات خواهد کرد. چه نیکو داوری است خدا و نیکو دادخواهی است محمد و چه خوش وعده‌گاهی است قیامت. در آن ساعت و آن روز «اهل باطل زیان می‌برند.» و آن وقت دیگر ندامت و پشیمانی شما را سودی نرساند و «برای هر خبری قرارگاهی است پس خواهید دانست.»^۱ که «عذاب خواری‌افزا بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب همیشگی بر چه کسی حلول خواهد نمود.»^۲

آن‌گاه رو به سوی انصار کرده و فرمود:

«ای انجمن نقبا و بازرسان! ای بازوان ملت! ای حافظان اسلام! این ضعف و غفلت در مورد حق من از چیست؟ و این سهل انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم رسول خدا نمی‌فرمود: «باید حرمت هر کس در مورد فرزندان او حفظ شود.» چه به سرعت مرتکب این اعمال شدید و چه باعجله این بز لاغر شده، آب از دهان و دماغ او فرو ریخت (مثلی است). در صورتی که شما را طاقت و توان بر آن چه در راه آن می‌کوشیم هست و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم هست.

آیا می‌گویید که محمد مرد؟ درست است که: این مصیبتی است بزرگ، مصیبتی است در نهایت وسعت، شکاف آن سر باز و بسی فراخ است و درز دوخته شده شکافته شد. زمین سراسر بر اثر غیاب او تاریک گردید و ستارگان بی‌فروغ گردیدند، آرزوها به ناامیدی گرایید، کوه‌ها از جا فرو ریخت، حرمت حریم پایمال شد و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند. پس این

^۱ جاثیه / ۲۷: يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ.

^۲ انعام / ۶۷: لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ.

^۳ هود / ۳۹: مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ.

مصیبت به خدا بزرگترین پیش آمد بود و مصیبت بزرگ بود که بلیه و پیش آمدی مانند آن نیست و بلای جانگدازی در این دنیا به پای آن نمی‌رسد. کتاب خدا آن را آشکار کرده همان قرآن که در خانه-هایتان، در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و یا بلند و با صوت، با تلاوت و با لحن آن را می‌خوانید. این بلایی است که پیش از این هم به انبیا و رسل وارد شده بود. حکم حتمی است و قضایی است قطعی. آری این آیه برای شما پیشاپیش موضوع موت پیامبر را خبر داده است: «محمد نیست مگر پیامبر که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب برمی‌گردید؟ و آن کس که به عقب برگردد به خدا زینانی نمی‌رساند و خدا شکر کنندگان را پاداش خواهد داد.»

دادخواهی از انصار

ای پسران قبیله (قبیله مادر بزرگ اوس و خزرج بود!) آیا من نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم؟ در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید و دارای انجمن و اجتماعید. صدای دعوت مرا همگان می‌شنوید. از هر جهت آگاهی از حال من دارید و دارای نفرات و ذخیره اید، دارای ابزار و قوه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست. صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید؟ و ناله و فریادخواهی من به گوشتان می‌رسد ولی دستگیری نمی‌کنید و یاری نمی‌نمایید؟ در حالی که شما به شجاعت و جنگاوری معروفید و به خیر و سلاح معروفید. شما برگزیدگانی بودید که انتخاب می‌شدید و انتخاب شوندگانی که برگزیده شدید، با عرب پیکار کردید و تحمل رنج و زحمت

ال عمران / ۱۴۴: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِيْنَ

نمودید، با امت‌ها به رزم برخاستید، با پهلوانان به نبرد برخاستید، همواره فرمانده بودید و شما همیشه فرمانبر بودید یعنی ما امر می‌کردیم و شما تسلیم امر ما بودید، تا آسیای اسلام به گردش افتاد. پستان روزگار به شیر آمد و نعره‌های شرک آمیز خاموش شد و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد و آتش کفر خاموش شد و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت و نظام دین کاملاً ردیف شد. پس چرا بعد از اقرار تان ایمان را حیران شدید؟ و چگونه پس از آن مرحله آشکار، همکاری خود را نهفته کردید؟ و بعد از آن پیش قدمی، عقب نشستید؟ و بعد از ایمان شرک آوردید؟ بدا به حال آن گروهی که قسم- هایشان را شکستند بعد از آن پیمان که بسته بودند «و خواستند رسول خدا را اخراج کنند با آن که آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارید در حالی که خدا سزاوارتر است که از او بهراسید اگر که مؤمن هستید»^۱ آگاه باشید که من می‌بینم به تنبلی و تن‌آسایی همیشگی دل نهاده‌اید و آن کس را که سزاوارتر به قبض و بسط امور بود از زمامداری دور کرده‌اید. با راحت‌باش خلوت کرده‌اید و از تنگنای زندگی سخت به فراخنای آن رسیده‌اید. در اثر آن آن‌چه را که حفظ کرده بودید از دهان بیرون افکندید و آن‌چه را که فرو برده بودید بالا آوردید، پس «بدانید اگر شما و هر که در زمین است کافر شوید خدای تعالی بی‌نیاز از همگان و ستوده است»^۲.

بدانید آن‌چه من گفتم با معرفت کامل بود به سستی که در خوی شما پدید آمده و آشنایی که قلب شما با بی‌وفایی و خیانت حاصل نموده است و لیکن این‌ها جوشش دل اندوهگین است و بیرون ریختن خشم و غضب و آن‌چه که روانم نمی‌تواند تحمل کند و جوشش

^۱توبه/ ۱۳: وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْ تَخْشَوْهُمْ قَالَهُ أَهَقُ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.
^۲ابراهیم/ ۸: إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ خَمِيدٌ

و برون ریزی از سینه ام و پیش افکندن حجت و دلیل و برهان بود. پس خلافت را بگیری و لی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است و پای آن تاول کرده و سوراخ است. عار آن باقی است و نشان از غضب خدا دارد و ننگ ابدی و هر که آن را بگیرد فردا به «آتش فروزان خدا که بر قلبها احاطه می‌یابد خواهد رسید.» آن‌چه می‌کنید در برابر خشم خداست «به همین زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که به کدام بازگشتگاهی باز خواهند گشت.»^ب و من دختر آن کسی هستم که هشدار دهنده است «شما را از در پیش بودن عذاب دردناک.»^ت پس شما هر چه خواهید بکنید، «ما هم کار خود را می‌کنیم و شما منتظر بمانید که ما هم منتظر خواهیم ماند.»^ث

گفتگوی ابوبکر با حضرت فاطمه (علیها السلام)

خطبه حضرت که تمام شد ابوبکر شروع کرد به سخن گفتن و پاسخ گفتن:

«ای دختر رسول خدا! همانا پدر تو بر مؤمنین عطف و کریم و رؤف و رحیم بود و بر کافران عذاب و عقاب عظیم. اگر نسب او را بسنجیم یقیناً وی را پدر تو نه پدر دیگر زنان خواهیم یافت و وی را برادر شوهر تو و نه دیگر دوستان خواهیم یافت. پدرت وی را (شوهر تو را) بر هر دوستی و خویشی برتری داد و شوهر تو نیز پدر را در هر کار بزرگی مساعدت کرد. شما را دوست نمی‌دارد مگر هر سعادتمندی و دشمن نمی‌دارد شما را مگر هر بدکاری زیرا که شما خاندان پاک رسول خدا هستید و برگزیده نجیبان جهان، شما راهنمایان ما به سوی خیر بودید و راههای روشنی به سوی بهشت و تو به

^ا همزه / ۶ و ۷: نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ، الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْئَةِ.

^ب شعراء / ۲۲۷: سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

^ت سبأ / ۴۶: لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

^ث هود / ۱۲۱ و ۱۲۲: إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

خصوص، ای برگزیده زنان و دخت برترین پیامبران! در گفتارت راستگویی و در عقل فراوانت بر دیگران پیش قدمی، هرگز از حقت بازداشته شده نخواهی بود و در راستگویی تو بازدارنده‌ای نخواهد بود و به خدا قسم من قدمی از رأی رسول خدا پا را فراتر نگذاشتم و جز به اذن او اقدام نکردم و پیشرو قبیله به قوم و خویشان خود دروغ نمی‌گویم. من خدا را گواه می‌گیرم و خدا بر گواهی دادن من کافی است. من از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه‌ای را به ارث نمی‌گذاریم ما فقط کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌گذاریم و آنچه ما به عنوان طعمه و وسیله تغذیه داریم به عهده ولی امر بعد از ماست که هر گونه بخواهد درباره‌اش حکم نماید.» و ما آنچه را که تو در طلب آن هستی در مصرف خرید اسب و اسلحه قراردادیم تا مسلمانان با آن کارزار کنند و با کفار جهاد نمایند و با سرکشان بدکار جدال نمایند و این کار را به اتفاق همه مسلمانان نمودم و تنها دست به این کار نزد من و در رأی و نظری که نزد من موجود بود مستبدانه عمل نکردم. اینک این حال من و این مال من است که برای تو و در اختیار توست. نه از تو دریغ و مضایقه شده و نه برای کسی دیگر ذخیره می‌شود که تویی سرور بانوان امت پدر خود و درخت بارور و پاک برای فرزندان خود. انکار فضایی که مجموعه آن مخصوص توست، نخواهد شد و از شاخه و ساقه تو، کس نمی‌تواند فرو نهد. حکم تو نافذ است در آنچه من مالک آنم آیا تو خود می‌پسندی که من در این موضوع، خلاف گفته پدرت را عمل کنم.» حضرت فاطمه (علیها-)

السلام) جواب داد:

«سبحان الله! پیامبر اکرم از کتاب خدا رویگردان نبود و مخالف احکام قرآن کریم حکمی نمی‌فرمود پیوسته او پیرو قرآن بود و در فضا و پشت سوره‌های آن می‌پیمود (هرگز از قرآن، تخطی نمی‌نمود). آیا می‌خواهید علاوه بر غدر و مکر، چیزی هم به دروغ به او ببندید؟ این کار

بعد از وفات او شبیه است به آن دام‌ها که برای هلاک او در زمان حیاتش گسترده شد. اینک این کتاب خدا بین من و شما حاکم عادل؛ و ناطق قطعی به حق من و باطل است که؛ می‌گوید: «زکریا از خدا خواست به من فرزندی عطا فرما که از من و آل یعقوب ارث برد.»^ا و باز می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد.»^ب خداوند متعال به روشنی در آن‌چه از سهمیه‌ها قرارداده و از فریضه‌ها و سهمیه میراث و آن بهره‌هایی که از برای مردان و زنان مقرر فرموده به قدرکافی توضیح داده؛ که بهانه‌های اهل باطل را برطرف نموده و مجال گمان و شبهه برای احدی تا قیامت باقی نگذاشته است. نه چنین است هرگز (گرگ یوسف را نخورده) «بلکه ولی هواها و ساخته‌های نفسانی شما برای شما راهی پیش پایتان نهاده پس مرا صبر باید صبری جمیل»^ت و خدا بر آنچه اظهار می‌کنید و یاور ماست. «ابوبکر باز پاسخ داد: «خدای راست گفت و رسول او نیز راست گفت و دختر پیامبر نیز راست گفت. تو معدن حکمتی و مرکز هدایت و رحمت و پایه‌ی دین و آئینی و سرچشمه‌ی حجت و دلیلی. سخن حق ترا دور نمی‌افکنم و سخن ترا انکار نکرده و بر آن عیجویی نمی‌کنم. اینک این مسلمانان حکم بین من و تو این قلاده‌ای که به گردن آویخته‌ام، آنان به گردنم انداخته‌اند و به اتفاق ایشان آنچه گرفته‌ام نه بر خویشتن بزرگ بینی دارم و نه خودرایم و مستبد و نه آنچه برداشته‌ام برای خود برداشته‌ام و ایشان همگی بر آنچه گفته‌ام شاهد و گواه‌اند.» آنگاه حضرت رو به سوی مردم کرد و فرمود:

«ای مردمان! که برای شنیدن حرف بیهوده شتابانید و کردار زشت زیان‌آور را نادیده می‌گیرید، «آیا در قرآن

^ا مریم. ۶: یَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ.

^ب نمل / ۱۶: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ.

^ت یوسف / ۱۸: بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ.

نمی‌اندیشید یا آنکه بر دل‌ها مهر زده شده؟» نه بلکه آنچه از اعمال زشت انجام داده اید تیرگی بر دل‌های شما زده است و گوش‌ها و چشم‌هایتان را فرا گرفته است. بسیار بد مآل اندیشی کردید و آیات قرآن را تاویل نمودید و بد راهی به او نشان دادید و بد معاوضه کردید. به خدا قسم تحمل این بار برایتان سنگین و عاقبت آن برایتان پر از زر و بال خواهد بود و وقتی که پرده برای شما برداشته شود و زیانهای این امر برایتان روشن گردد و آنچه را که حساب نمی‌کردید بر شما آشکار گردد. «آنجاست که اهل باطل زیانکار گردد.»^{۳۷}

حضرت قبل از خروج از مسجد رو به قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نمود و در خطاب به ایشان اشعار رقیقه دختر صیفی بن هاشم را خواند:

«پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی‌شد،

ما تو را از دست دادیم هم‌چون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد، قوم تو به اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش،

هر یک از خویشان او دارای احترام و منزلتند، و نزد خدا آن گرمی‌تر است که به او نزدیک‌تر،

گروهی از مردم آنچه در سینه‌ها (از حقد و کینه) داشتند به ما نمایانند، آن‌گاه که تو درگذشتی و خاک-ها میان ما و شما حایل شد،

گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز، ما مورد غضب و خشم واقع شدیم،

تو هم‌چون ماه شب چهارده و نوری بودی که از تو بهره‌مند می‌شدند، و بر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می‌شد،

در گذشته فرشته وحی، جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود، چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده و

^{۳۷} محمد / ۲۴: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟
غافر / ۷۸: وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.

تمام خوبی‌ها از ما پوشیده شد،
ای کاش مرگ پیش از تو سراغ ما می‌آمد، وقتی شما از
این دنیا رحلت نموده و میان ما و شما حایل شد،
به ما مصیبتی رسیده که به هیچ فرد اندوهناکی از عرب
و عجم نرسیده بود.»

سپس حضرت به منزل بازگشت در حالی که امام علی
(علیه‌السلام) انتظارش را می‌کشید. حضرت که به خانه آمد،
از شدت تأثر شروع به ملامت امام کرده، فرمود:

«ای فرزند ابوطالب، چرا هم‌چون کودک در جنین،
پنهان شده و مانند افراد تهمت‌زده در کنج خانه
نشسته‌ای؟ تو کسی بودی که شاه‌پره‌های بازها را درهم
می‌شکستی، چه طور شده که اکنون از پر و بال مرغان
ناتوان فرو مانده‌ای؟! این فرزند ابو قحافه، هدیه پدر و
قوت و معیشت فرزندانم را به ظلم ستانده، و در
مخالفت با من به سختی می‌کوشد، و جسورانه مجادله
می‌کند، آن‌چنان که جماعت انصار دست از یاری من
برداشته و مهاجرین رشته دوستی را گسسته، و همه
تنه‌ایم گذاشته‌اند، نه مدافعی دارم و نه مانعی، از خانه با
دلی آکنده از خشم خارج شدم و در نهایت خواری
بازگشتم، آری آن روزی شکست خوردی که تندی و
خشونت خود را ضایع نمودی، آری روزگاری در شکار
گروگان بوده و پاره می‌کردی، و حال خاک‌نشینی را
اختیار نموده‌ای!! نه پاسخ گوینده‌ای را می‌دهی، و نه
سخن یاوه‌ای را ممنوع می‌سازی، من نیز دیگر هر
چاره‌ای را از کف داده‌ام، ای کاش پیش از این خواری
مرده بودم، عذرخواه من در تمام این حرف‌ها که با تو
گفتم و کم حرمتی که صادر شد، همانا خدای من است؛
چه مرا وابگذاری و یا حمایت نمایی! وای بر من در هر
طلوع آفتاب! تکیه‌گاهم از دنیا رفت، و بازویم ناتوان شد،
شکایت نزد پدر می‌برم! و از خداوند دادخواهی می‌کنم!
خدایا! نیرو و قدرت تو از همه افزون‌تر؛ و عذاب و نکال
تو از همه شدیدتر است!» امام، حضرت زهراء (علیها‌السلام)

را دلداری داد و فرمود:

«ای دختر بهترین انبیاء! بر تو هیچ ویل و وای مباد! که ویل و وای برای دشمن بدخواه تو است! ای دختر برگزیده عالمیان و یادگار آخر الزمان، غم و اندوه خود فرو نشان، و بدان که من هرگز در دینم سستی نکرده و از حدّ توانم خارج نشده‌ام، اگر مقصود شما روزی به قدر کفاف است که آن را خداوند ضمانت فرموده، و او ضامنی استوار و امین است، و آن‌چه برای تو مهیا و آماده فرموده برتر از آن است که از شما به غارت رفته، پس کار را به خدا واگذار!» حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود:

«خدا مرا کافی است و او بهترین وکیل است» و بعد سکوت نمود و دیگر چیزی نگفت.^{۳۸}

تلاشی دیگر بر احقاق حق

وقتی ابوبکر مسلط بر امور شد، به جارچی خود دستور داد که همه جا جار بزند که:

«هر کس طلبکاری از پیامبر دارد یا حضرت به او وعده-ای داده است، نزد من بیاید تا من آن را ادا کنم.» جابر بن عبد الله و جریر بن عبد الله از پیامبر (صلی الله علیه و آله) طلب داشتند، نزد ابوبکر آمدند و او طلبشان را پرداخت نمود. امام علی (علیه السلام) به حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«برو سراغ ابی‌بکر و فدک را به یاد او بیاور!» فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و فدک را به یاد او آورد همراه خمس و غنیمت. ابوبکر گفت:

«دلیل بیاور ای دختر رسول خدا!» حضرت فرمود: «اما فدک، خداوند آیه بر پیامبرش نازل نمود و به او امر نمود که آن را به عنوان حقم به من و فرزندانم بدهد. خداوند فرمود: «به آن که نزدیک توست حقش را بده!» من و فرزندانم نزدیک‌ترین خلایق به رسول خدا هستیم

اسراء/ ۲۶: آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ

لذا حضرت فدک را به من و فرزندانم بخشید. و زمانی که جبرئیل بر آن حضرت تلاوت کرد: «وَالْمَسْكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ» پیامبر سؤال کرد: «حق مسکین و ابن سبیل چیست؟» خداوند این آیه را فرستاد: «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است». بر این اساس پیامبر خمس را به پنج قسمت تقسیم نمود آن‌گاه خداوند فرمود: «آن‌چه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا(این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد!»^۱ آن‌چه برای خداوند است، برای رسول اوست و آن‌چه برای رسول است برای ذی القربی است و ما ذی القربی هستیم. خداوند فرمود:

«بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست‌داشتن نزدیکانم (اهل بیت)»^۲ ابوبکر نگاهی به عمر نمود و گفت:

«چه می‌گویی؟» عمر حضرت را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«درباره «یتامی، مساکین و ابن سبیل» چه می‌گویی؟» حضرت فرمود:

«یتامی، کسانی هستند که اقتداء به خداوند و رسول او و ذی القربی نمودند.^۳ و مساکین، کسانی هستند آرامش می‌یابند با اینان در دنیا و آخرت. و ابن سبیل، کسی است راه و مسلک آن‌ها را می‌رود.» عمر گفت:

ادامه آیه قبل
^۱ حشر / ۷: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدِی الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ
^۲ شوری / ۲۳: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.
^۳ «یتامی» از ماده «إِئْتَمَ» به معنای قرار دادن کسی را به عنوان امام و اقتداء به او

«با این حساب خمس و غنایم همه‌اش مال شماها و مال دوستان و پیروان شماست؟!» فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«اما فدک، خداوند آن را برای من و فرزندانم، نه دوستانداران و پیروان ما، اختصاص داده است. اما خمس، خداوند آن را بین ما و دوستان و پیروان ما تقسیم نموده است آن‌گونه که در قرآن آمده است.» عمر گفت: «پس احسان به دیگر مهاجرین و انصار و تابعین (آن‌ها که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندیده ولی اصحاب ایشان را دیده‌اند) چه می‌شود؟!» فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«اگر از دوستان و شیعیان ما باشند که برایشان صدقاتی که خداوند آن‌ها تقسیم نموده و واجب ساخته، هست آن‌گونه که خداوند فرموده است: «زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و در راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه این، یک فریضه (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است!» عمر گفت:

«فدک که مال توست، غنیمت هم مال شماها و مال دوستان شماست! من فکر نمی‌کنم اصحاب محمد راضی به این شوند!» فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«ولی خداوند راضی به این است. و رسولش نیز راضی به این است. و خداوند این صدقات را طبق دوستی و پیروی تقسیم نموده است نه طبق دشمنی و مخالفت. هر کس با ما دشمنی ورزد با خداوند دشمنی ورزیده است و هر کس با ما مخالفت کند با خداوند مخالفت نموده است و هر کس با خداوند مخالفت نماید از ناحیه خداوند مستوجب عذابی دردناک و عقابی سخت در دنیا و آخرت خواهد بود.» عمر گفت:

توبه / ۶۰: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

«دختر محمد! نسبت به آن چه ادعا داری دلیل بیاور!»
فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«جابر بن عبد الله و جریر بن عبد الله را نسبت به ادعایشان تصدیق کردید و از آن‌ها دلیل نخواستید و حال آن‌که دلیل من در قرآن است.» عمر گفت:

«جابر و جریر امر ساده‌ای را متذکر شدند و تو امر بزرگی را ادعا می‌کنی، چیزی که موجب ارتداد مهاجرین و انصار می‌شود.» فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«آنانی که با رسول خدا و اهل بیت او هجرت نمودند، به سوی دین او هجرت نمودند و انصار نیز به ایمان به خداوند و به رسولش و به ذی‌القربی، (به خود) احسان نمودند. لذا هیچ هجرتی نیست مگر به سوی ما و هیچ یاری نیست مگر به ما و هیچ کسی به خاطر پیروی (از خداوند) احسانی نمی‌کند مگر توسط ما. و هر کس از ما رو برگرداند رو سوی جاهلیت دارد!» عمر گفت:

«رها کن این اباطیلت را!!! و کسی را بیاور که بر درستی آن‌چه می‌گویی شهادت دهد.» حضرت سوی علی و حسن و حسین (علیهم السلام) و ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس که در آن وقت همسر ابوبکر بود فرستاد. همگی نزد ابوبکر آمدند و نسبت به آن‌چه فاطمه (علیها السلام) گفته بود شهادت دادند. ابوبکر گفت:

«اما علی، همسر فاطمه است و حسن و حسین پسرانش و ام‌ایمن نیز کنیز اوست و اسماء نیز زمانی همسر جعفر بن ابی‌طالب بوده لذا او هم به نفع بنی‌هاشم شهادت می‌دهد و زمانی هم به فاطمه خدمت می‌کرده است. آنان همه‌اشان به نفع خودشان شهادت می‌دهند.» امام علی (علیه السلام) فرمود:

«اما فاطمه پاره تن رسول خدا است و هر کس او را اذیت بکند پیامبر را اذیت نموده است و هر کس او را تکذیب نماید رسول خدا را تکذیب نموده است و اما حسن و حسین پسران رسول خدا و سرور جوانان بهشت هستند و هر کس آن‌ها را تکذیب نماید، رسول

خدا را تکذیب نموده است. زیرا اهل بهشت همه راستگویند. اما من، رسول خدا درباره من گفته است: من از تو ام و تو از منی و تو برادر منی در دنیا و آخرت و هرکس حرف تو را رد کند حرف من را رد نموده است و هرکس تو را اطاعت نماید من را اطاعت نموده است و هرکس تو را نافرمانی کند من را نافرمانی نموده است. و اما ام‌ایمن، رسول خدا گواهی داده است که او اهل بهشت است. و برای اسماء بنت عمیس و فرزندان او دعا نموده است.» عمر گفت:

«شما همان‌گونه هستید که خود را توصیف نمودید ولی بالاخره شهادت کسی که منفعت را به سوی خودش می‌کشانند قبول نمی‌شود.» علی (علیه السلام) فرمود:

«زمانی که شما آن‌چه را که ما هستیم منکر نمی‌شوید ولی گواهی ما را به نفع خودمان نمی‌پذیرید پس انا لله و انا الیه راجعون. زیرا وقتی ما ادعایی را مطرح می‌کنیم شما از ما بینه و دلیل می‌خواهید. هیچ یاوری نیست که یاری کند! شما بر سلطنت و حکومت خداوند و رسول او جنگ انداختید و آن را از خانه خودش به خانه دیگر منتقل ساختید آن‌هم بی هیچ دلیل و برهانی. آن‌ها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!» آن‌گاه به فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«برگرد! تا خداوند بین ما و بین آن‌ها قضاوت نماید زیرا خداوند بهترین قضاوت کننده است.»

امام صادق بعد از نقل این جریان فرمود:

«هر ظلمی که در اسلام پدید آمده است و یا پدید می‌آید و هر خونی که به حرام ریخته می‌شود و هر کار زشتی که علنی می‌شود و هر مسئله غیر پسندیده‌ای که آشکار می‌گردد پس تا روز قیامت بارش به گردن این دو است و به گردن همه شیعیان و پیروان آن‌ها است و آن‌ها که راضی به ولایت آن‌ها هستند.»^{۳۹}

^{۳۹} شعراء / ۲۲۷: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

اندوه و ارتحال

علامه مجلسی گوید: در بعضی از کتاب‌ها روایتی درباره وفات فاطمه (علیها السلام) یافتیم که دوست دارم آن را بنویسم: ورقه بن عبد الله از دی می‌گوید:

من برای رضای خداوند به مکه مشرف شدم، در آن زمانی که مشغول طواف بودم با کنیزکی که گندمگون و خوش صورت و خوش کلام بود مواجه شدم، وی با فصاحت و بلاغتی که داشت این دعا را می‌خواند:

اللَّهُمَّ رَبَّ الْكَعْبَةِ الْحَرَامِ... بارالها! ای صاحب کعبه! و ای صاحب فرشتگان محافظ آن که بس گرامیندا! ای صاحب زمزم و مقام و (دیگر) مشاعر بزرگ! ای پروردگار محمد، بهترین انسان، درود خداوند بر او باد و بر اهلش، آنانی که نیکوکار و گرامی هستند. من از تو می‌خواهم که من را با سروران پاکم محشور کنی و با پسران که در کمال، شاخص هستند و پر از برکت!« و بعد در خطاب به حاجیان این چنین گفت:

«ای گروه حجاج! آگاه باشید که آقایان من خوب‌ترین خوبان و برگزیدگان نیکان می‌باشند، افرادی هستند که قدر و منزلت آنان از دیگران برتر است و نام ایشان در همه شهرها مشهور و این لباس افتخار را بر تن

اللَّهُمَّ رَبَّ الْكَعْبَةِ الْحَرَامِ وَ الْحَفْظَةَ الْكَرَامِ وَ زَمْزَمَ وَ الْمَقَامِ وَ الْمَشَاعِرِ الْعِظَامِ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْبِرَّةِ الْكَرَامِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَحْشُرَنِي مَعَ سَادَاتِي الطَّاهِرِينَ وَ أَوْلِيَائِهِمُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ الْمَيَامِينَ.

کرده‌اند.» من به آن کنیزک گفتم:
«من این طور گمان می‌کنم که تو از دوستداران اهل
بیت باشی؟» کنیز جواب:
«آری!» گفتم:

«از کدام دوستان ایشان هستی؟» گفتم:
«من فضا کنیز فاطمه، دختر پیامبر می‌باشم.» گفتم:
«آفرین! من ورقه بن عبدالله هستم و از دیدارت
خوشحالم. من مشتاق سخن و گفتار تو بودم، اکنون از
تو خواهش می‌کنم هنگامی که از طواف فراغت حاصل
کردی در بازار گندم توقف کن تا من بیایم، این عمل
برای تو ثواب دارد.» پس از این گفت و گو از یکدیگر
جدا شدیم. پس از آن که من از طواف فارغ شدم، به
سوی منزل از طریق بازار گندم روانه گشتم، دیدم فضا
در کناری نشسته است. به سوی او رفتم و او را به
کناری بردم و هدیه‌ای به وی دادم که صدقه نبود.
سپس به او گفتم:

«مرا از بانویت فاطمه زهراء آگاه کن و آن چه را که وی
بعد از فوت پدرش دید، برایم شرح بده!» وقتی
درخواستم را شنید، چشمانش پر از اشک شد، آن گاه با
ناله وزاری گفت:

ای ورقه بن عبدالله! غم و اندوه مرا تجدید کردی،
اندوهی را که در قلب من نهان بود برانگیختی! اکنون
بشنو تا آن چه را که از فاطمه مشاهده نمودم بگویم:
بدان موقعی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رحلت کرد
مردم از صغیر و کبیر برای آن حضرت ضجه و گریه
کردند، مصیبت رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای
نزدیکان و یاران، و دوستان بسیار بزرگ بود، هیچ زن و
مردی دیده نمی‌شد مگر این که مشغول گریه و ناله و
ندبه بود. در میان اهل زمین و اصحاب و خویشاوندان و
دوستان کسی نبود که حزن و غم و اندوه وی از بانوی
من فاطمه زهراء شدیدتر باشد. غم و غصه بانوی من
هم چنان زیاد می‌شد و گریه‌اش شدت می‌گرفت. هفت
روز بود که ناله فاطمه (علیها السلام) آرام نمی‌شد هر روزی

که می‌گذشت گریه حضرت از روز گذشته بیشتر می‌شد، در روز هشتم فاطمه (علیها السلام) کلیه غم و اندوه درونی خود را ظاهر کرد و به غت کم طاقتی خارج شد و فریاد کشید، گویا با دهان پیامبر سخن می‌گوید. در همین موقع بود که زنان مدینه دویدند، کودکان از جایگاه خود خارج شدند، صدای مردم به گریه و ضجه بلند شد، مردم از هر طرف آمدند، چراغ‌ها را خاموش کردند که صورت زنان پیدا نباشد، زنان خیال می‌کردند که پیامبر سر از قبر بیرون آورده! مردم به علت آن منظره دلخراش دچار وحشت و حیرت شده بودند. حضرت زهراء برای پدر بزرگوارش ناله و ندبه می‌کرد و می‌فرمود:

«وای پدرم! وای مصطفایم! وای محمد! وای ابوالقاسم! وای ای بهار زنان بیوه و یتام! کسی که برای کعبه بودی و برای محراب! کسی که برای دخترت (مایه) سرگردانی و مصیبت شدی!» سپس در حالی که دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد به سوی قبر پدر بزرگوارش روانه گردید. او از شدت اشک چیزی را نمی‌دید و هم‌چنان می‌آمد تا نزدیک قبر پدر از دست داده‌اش رسید. و چون به سوی حجره رفت و چشمش به محلی که در آنجا اذان گفته می‌شود افتاد پاهایش از رفتن باز ماند، ناله و گریه وی هم‌چنان ادامه داشت تا این‌که غش کرد. آن‌گاه زنان دویدند و آب بر بدن و سینه و صورت او پاشیدند تا به هوش آید آن هنگام که به هوش آمد، برخاست و فرمود:

«قدرت و قوت من تمام شد، طاقتم به سر آمد، دشمن من مرا شماتت و سرزنش کرد، غم و اندوه مرا می‌کشد، پدر جان! من سرگردان و تنها و حیران مانده‌ام، زبان و صدای من ساکت شد، پشت من خم و زندگی من ناگوار و روزگارم تیره و تار گردید.

۱ وای ابتاه! وای صفیاه! وای محمداه! وای ابوالقاسماه! وای ربیع الارامل و الیتامی! من للقبلة و المصلی؟ من لا بنتک الوالیهة و الثکلی!

پدر جان! بعد از تو انیس و مونسى ندارم، كسى نیست كه مرا از گریه آرام نماید و به هنگام ناتوانی یار و معین من باشد.

پدر جان! بعد از تو مكان نزول قرآن از بین رفت، محل هبوط جبرئیل و میکائیل ناپدید شد.

پدر جان! بعد از تو اسباب (خیر و برکت) دگرگون شد، درهای چاره به روی من بسته شد! بعد از تو دنیا را ترك نموده‌ام.

پدر جان! تا نفس می‌كشم برای تو گریه می‌كنم و مشتاق تو می‌باشم و غم و اندوه من برای تو ادامه دارد. «سپس ندا سر داد:

پدر جان! پدر جان!» و بعد این اشعار را خواند: «حقاً كه غم و اندوه من برای تو تجدید می‌شود. به خداوند سوگند كه قلب من فرو می‌ریزد.

و در هر روزی آه و افسوس من افزون خواهد شد، رنجی كه برای فقدان تو می‌برم، تمام نخواهد شد.

این پیش آمد ناگوار عزا و مصیبت مرا بزرگ نمود، گریه من همه وقت تجدید می‌شود.

حقاً آن قلبی كه در عزا و مصیبت تو صبور باشد بسیار شكیبا و پر طاقت خواهد بود.»

آن‌گاه فرمود:

«پدر جان! بعد از رفتن تو نورهای دنیا منقطع شد، دنیا آن تر و تازگی را كه با بودن تو داشت از دست داد و روزگار تیره و تار گردید. تاریکی‌های دنیا تر و خشك آن را فرا گرفت.

پدر جان! من تا آن هنگام كه تو را ملاقات نمایم تأسف می‌خورم.

پدر جان! پس از مفارقت تو چشم من به خواب نرفته.

پدر جان! کیست كه به داد بیوه زنان و بینوایان برسد؟ کیست كه تا روز قیامت به داد امت تو برسد؟

پدر جان! ما بعد از تو ضعیف و ناتوان شدیم.

پدر جان! مردم از ما روگردان شده‌اند، در صورتی كه ما به واسطه تو در میان مردم معظم و بزرگ به شمار

می‌رفتیم.

کدام اشک است که در فراق تو فرو نریزد؟!
کدام غم و اندوه است که بعد از تو برای مصیبت تو
دایمی نباشد؟!

کدام چشم است که بعد از تو به خواب رود؟! در صورتی
که تو بهار دین و نور پیامبران بودی، چگونه است که
کوه‌ها خراب نشدند و دریاها فرو نرفتند و زمین طعمه
زلزله نگردید؟!

پدر جان! من دچار مصیبت بزرگی شدم، این مصیبت
من مصیبت کوچکی نیست.

پدر جان! من مغلوب این عزای بزرگ و این پیش آمد
هولناک گردیدم.

پدر جان! ملائکه برای تو گریان شدند و افلاک از
حرکت ایستادند، منبرت بعد از تو دچار وحشت و
محرابت از وجود تو خالی شد، قبر تو برای این که تو را
در بر گرفته خوشحال و بهشت به تو و دعا و نماز تو
مشتاق گردید.

پدر جان! آن مجالسی که تو داشتی (با رفتن تو) دچار
ظلمت بزرگی شده‌اند. این تأسف من باقی خواهد ماند
تا این که به همین زودی نزد تو بیایم.

ابو الحسن تو را از دست داد، همان ابو الحسنی که:
مؤمن، پدر دو فرزند تو حسن و حسین، برادر تو،
دوست تو و محبوب تو می‌باشد.

همان علی که تو او را از زمان کودکی پرورش دادی؛ در
زمان بزرگسالی او با وی برادر شدی، همان علی که
محبوب‌ترین دوستان و اصحاب تو بود، همان علی که
در اسلام آوردن و هجرت نمودن و یاری کردن تو بر
همه سبقت گرفت، ما تو را از دست دادیم، گریه قاتل ما
خواهد بود، تأسف همراه و مونس ما گردید. «سپس آن
بانو فریادی زد و ناله‌ای کرد که نزدیک بود روح از
بدنش مفارقت نماید، آن گاه این اشعار را سرود:

• صبر من کم و عزای من آشکار شد بعد از آن که

- خاتم انبیا را از دست دادم.
 - ای چشم من، اشک فراوان بریز! ای چشم من، وای بر تو، بخل مکن و خون گریه کن!
 - ای رسول خدا! ای برگزیده خدا! ای پناهگاه یتیمان و ضعیفان!
 - حقا که کوه‌ها و وحوش و پرندگان و زمین بعد از گریه آسمان برای تو گریان شدند.
 - برای تو خَجُون (کوهی در مکه که محل عبادت پیامبر بود) و رکن و مشعر گریه می‌کنند! ای سرور من! (بیابان) بطحا هم می‌گرید.
 - محراب عبادت و مجلس درس قرآن که در هر صبح و شام تشکیل می‌شد برای تو گریه می‌کنند.
 - دین اسلام که در میان مردم یکی از غربا به شمار می‌رود در مصیبت تو گریان شد.
 - کاش آن منبری را که بر فراز آن می‌رفتی می‌دید که چگونه بعد از نور وجودت، اکنون ظلمت آن را فرا گرفته.
 - ای خدای زهراء اجل مرا به زودی برسان! زیرا زندگی من تیره و تار گردید.»
- سپس به منزل خود بازگشت و شب و روز شروع به گریه و ناله کرد، اشک وی خشک نمی‌شد و ناله و ضجه‌اش آرام نمی‌گرفت. بزرگان اهل مدینه جمع شدند و به حضور امیر المؤمنین آمدند و گفتند:
- «ای ابو الحسن! فاطمه شب و روز گریه می‌کند، هیچ کدام از ما شب در رختخواب به خواب نمی‌رویم، در حالی که روزها به علّت مشغله و طلب معاش قرار و آرام نداریم، ما از تو تقاضا می‌کنیم که فاطمه یا شب گریه کند و یا روز.» حضرت فرمود:
- «از روی علاقه و احترام قبول می‌کنم.» حضرت رو به خانه نمود تا این که بر فاطمه (علیها السلام) داخل شد. بانو را دید که آنی از گریستن باز نمی‌ایستد.. در همین حال

فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«ای ابو الحسن! من چندان مکثی در میان این مردم نخواهم کرد و به زودی از میان این مردم می‌روم، به خداوند سوگند من شب و روز از گریه آرام نخواهم گرفت تا این‌که به پدرم ملحق شوم.» امام فرمود:

«باشد، هر طور که میل داری انجام بده!» علی بعد از آن، اطاقی خارج از شهر مدینه برای فاطمه (علیها السلام) ساخت که آن را «بیت الاحزان» می‌گفتند. به هنگام صبح فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را برمی‌داشت و به (پشت) بقیع (بیت الاحزان) می‌رفت و هم‌چنان تا شب مشغول گریه بود. و چون شب فرا می‌رسید حضرت می‌آمد و فاطمه (علیها السلام) را به منزل باز می‌گردانید.

حضرت پس از فوت پدر، مدت بیست و هفت روز این برنامه را انجام می‌داد، آن‌گاه مریض شد و تا چهل روز زنده بود و سپس از دنیا رحلت کرد.

به هنگام رحلت آن حضرت، علی نماز ظهر را خوانده به سوی منزل بازگشت.

کنیزان را دید که به استقبال آن حضرت آمدند در حالی‌که گریان و محزون بودند. امام به ایشان فرمود:

«چه خبر شده، چرا شما را ناراحت و مضطرب می‌بینم؟!» گفتند:

«یا امیر المؤمنین! دختر عموی خود زهراء را دریاب، گر چه گمان نمی‌کنیم حاصلی داشته باشد.» حضرت به سرعت به سوی اطاق فاطمه (علیها السلام) رفت و وارد شد، ناگاه دید بانو در میان بستر خویش (کتان سفید مصری) افتاده و به طرف راست و چپ می‌غلطد. علی (علیه السلام) ردا را از دوش خود و عمامه را از سر خویش افکند و لباس خود را درآورد، آن‌گاه آمد و سر حضرت زهراء را به دامن گرفت و فرمود:

«ای زهراء!» ولی فاطمه (علیها السلام) با او سخنی نگفت. برای دومین بار فرمود:

«ای دختر محمد مصطفی!» باز فاطمه (علیها السلام) جوابی

نداد! علی (علیه السلام) برای سومین بار صدا زد:
 «ای دختر آن کسی که زکات را در دامن عبای خود
 برای فقرا می برد!» باز جوابی نشنید. فرمود:
 «ای دختر آن کسی که با ملائکه نماز خواند!» بانو
 جوابی نداد. علی (علیه السلام) صدا زد:

«ای فاطمه! با من سخن بگو! من پسر عموی تو علی بن
 ابی طالب هستم.» فاطمه (علیها السلام) چشمان خود را به
 روی او باز کرد، آن گاه آن بانو گریست و علی (علیه السلام)
 هم گریان شد و به همسرش فرمود:
 «مگر تو را چه شده؟ من پسر عمویت علی هستم.»
 فاطمه (علیها السلام) گفت:

«ای پسر عمو! من اکنون آن مرگی را مشاهده می کنم
 که نمی توان از دست آن گریخت. من می دانم که تو بعد
 از من نمی توانی ازدواج نکنی، یا علی! اگر ازدواج کردی
 یک شب و یک روز نزد همسرت و یک شب و یک روز
 پیش فرزندان من باش. علی جان! به صورت حسن و
 حسینم فریاد زن! زیرا ایشان یتیم و دل شکسته اند،
 دیروز بود که آنان جد خود را از دست دادند، امروز هم
 مادر خود را از دست می دهند. وای بر آن امتی که آنان
 را می کشند و با ایشان بغض و دشمنی می ورزند!» آن-
 گاه اشعاری را خواند:

«اگر گریه می کنی بر من گریه کن ای بهترین
 هدایت کنندگان، و اشک بریز که روز فراق رسید.
 ای همسر بتول! من در باره نسل خود به تو سفارش
 می کنم، زیرا که ایشان ملازم اسلام می باشند.
 برای من و یتیم های من گریه کن، مخصوصا کشته و
 قتل کربلا را فراموش نکنی.»

ایشان مفارقت می کنند و یتیمانی حیران و سرگردان
 می شوند، خداوند مقرر کرده که روز فراق است.» علی
 (علیه السلام) فرمود:

«ای دختر رسول خدا! تو این مطلب را از کجا می گویی،
 در صورتی که وحی خدا از خاندان ما قطع شده
 است؟!» فاطمه (علیها السلام) فرمود:

«ای ابو الحسن! من امروز خواب دیدم که پدرم در میان قصری از جواهرات سفید است، چون مرا دید فرمود: «دخترم! نزد من بیا، زیرا من مشتاق تو هستم.» گفتم: «پدر! به خداوند سوگند که من بیشتر شوق ملاقات تو را دارم.» پدر فرمود: «تو امشب نزد من خواهی بود.» گفتار پدرم همیشه راست است و به وعده خود وفا خواهد کرد.» آن‌گاه وصیت‌های خود را به علی (علیه السلام) این چنین فرمود:

«هنگامی که دیدی من سوره یس را قرائت نمودم بدان که اجلم فرا رسیده، مرا غسل بده، ولی بدنم را برهنه نکن، زیرا من پاک و مطهر می‌باشم. خودت و اهل خانه‌ام که به من نزدیک هستند بر جنازه‌ام نماز بخوانید. مرا شبانه به خاک بسپار، این نحوه را پدرم پیامبر خدا به من خبر داده.»

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: به خداوند سوگند وقتی فاطمه رحلت کرد مشغول کارش شدم: بدن او را از زیر پیراهن غسل دادم، به خداوند سوگند که بدن فاطمه پاک و مطهر بود، آن‌گاه بدنش را از باقیمانده کافور پیامبر حنوط کردم، سپس پیکرش را در میان کفن-هایش جای دادم و چون تصمیم گرفتم کفن او را گره بزنم، صدا زدم:

«ای امّ کلثوم، زینب، سکینه^۱ فضا، حسن و حسین! بیایید و مادر خود را برای آخرین بار ببینید، روز فراق آمد و ملاقات شما در بهشت خواهد بود.» حسن و حسین (علیهما السلام) در حالی پیش آمدند که فریاد می‌زدند:

«آه از این حسرتی که هیچ وقت به علت از دست دادن جدمان، پیامبر خدا و مادرمان، فاطمه از بین نخواهد رفت. ای مادر حسن! ای مادر حسین! هنگامی که جدّ ما محمد را ملاقات نمودی سلام ما را به او برسان و به

^۱ بعضی از این عبارت امام برداشت نمودند که حضرت دختری به نام سکینه داشته و قبری نیز در سوریه برای او پیدا نمودند.

او بگو: «ما بعد از تو در دار دنیا یتیم ماندیم!» امام علی (علیه السلام) ادامه می‌دهد:

من خداوند را شاهد می‌گیرم که فاطمه آه و ناله کرد، دست‌های خود را دراز نمود و حسنین را چند لحظه‌ای به سینه خود چسبانید. ناگاه هاتفی از آسمان ندا در داد:

«ای ابو الحسن! حسنین را از روی سینه فاطمه بردار، به خداوند سوگند که ملائکه آسمان‌ها را گریان کردند، زیرا دوست مشتاق لقای دوست است.» من حسنین را از روی سینه زهراء برداشتم و در حال بستن بندهای کفن این اشعار را سرودم:

«مفارقت تو برایم بزرگترین امور است، و از دست دادن تو سخت‌ترین مصیبت.

من برای حسرت و غم آن کسی گریه و ناله می‌کنم که بهترین راه را برای مرگ پیمود.

ای چشم من! با من مساعدت و همراهی کن که دایما محزون هستم و برای دوست خودم گریان.»

آن‌گاه امیر المؤمنین جسد فاطمه (علیها السلام) را روی دست خویشتن گرفت و به سوی قبر پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد و فرمود:

«سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای حبیب خدا! سلام بر تو ای نور خدا! سلام بر تو ای برگزیده خدا! درود و تحیت من و دختری فاطمه که بر تو وارد می‌شود بر تو باد. حقا که امانت مسترد گردید. آه از حزن رسول! آه از حزن بتول! دنیا برای من تیره و تار شد. خوشحالی و سرور از من دور شد. آه از حزن و تأسف من!» آن‌گاه جنازه آن بانو را نزدیک قبر پیامبر خدا آورد و با گروهی از اهل خانه خود و اصحاب و دوستان و برخی از مهاجرین و انصار بر بدن حضرت زهرا نماز خواند. و وقتی پیکر فاطمه (علیها السلام) را به خاک سپرد و در لحد جای داد اشعاری خواند بدین مضمون:

«مصایب و مشکلات دنیا برای من زیاد است، همنشین

دنیا که دنیا طلب باشد تا زمان مرگ علیل خواهد بود.
بعد از آن که دو نفر با هم دوستی نمودند البته فراقی
وجود خواهد داشت، حقّا که بقای من نزد شما قلیل و
اندک خواهد بود.

حقّا از دست دادن فاطمه زهراء که بعد از رسول خدا
برای من اتفاق افتاد دلیل بر این است که هیچ دوستی
تا ابد برقرار نخواهد بود.»

فضه، کنیز حضرت فاطمه (علیها السلام)

ابوالقاسم قشیری می گوید: من در صحرا از کاروان دور افتادم و با زنی مصادف شدم، به وی گفتم:

«کیستی؟» گفت:

«قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^{۴۰} (فهمیدم که اول باید سلام می کرد) به او سلام کردم و گفتم:

«این جا چه کار می کنی؟» گفت:

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ»^{۴۱} (فهمیدم گم شده است) گفتم:

«از جن یا انس می باشی؟» گفت:

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ»^{۴۲} (فهمیدم جزء بنی آدم است) گفتم:

«از کجا می آیی؟» گفت:

«يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»^{۴۳}. (فهمیدم از جای دوری می آید) گفتم:

«به کجا می روی؟» گفت:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»^{۴۴} (فهمیدم قصد حج دارد) گفتم:

«چند وقت است که از قافله دور افتادی؟» گفت:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»^{۴۵} (فهمیدم شش روز است) گفتم:

«آیا به غذا اشتها داری؟» گفت:

«وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»^{۴۶} (فهمیدم

میل به غذا دارد) من به وی غذا دادم و بعد گفتم:

«به صورت هروله راه برو (تا بتوانی مسافت زیادی را با

خستگی کمتری راه بروی) عجله نکن!» گفت:
«لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^{۴۷}، (فهمیدم نمی‌تواند
پیاده راه برود) گفتیم:

«بیا تا تو را در عقب مرکب خویش سوار کنم!» گفت:
«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا»^{۴۸} (فهمیدم درست
نمی‌داند که دو نفر نامحرم روی یک مرکب سوار شود)
من پیاده شدم و او را سوار کردم، گفت:
«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا»^{۴۹} (آیه‌ای خواند که هنگام
سوار شدن بر مرکب مسح است خوانده شود) موقعی
که به غافله رسیدیم به وی گفتیم:

«تو کسی را در این قافله داری؟» گفت:
«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ... وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا
رَسُولٌ... يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ...»^{۵۰} یا مُوسَى إِنِّي أَنَا
اللَّهُ...^{۵۱} آن‌گاه صاحبان این نامها را صدا زد، ناگاه دیدم
چهار جوان به سوی او شتافتند. من به او گفتم:

«اینان چه نسبتی با تو دارند؟» گفت:
«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^{۵۲} (فهمیدم اینان
پسران او هستند) وقتی آن جوانان نزدش آمدند گفت:
«يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ، إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ
الْأَمِينُ»^{۵۳} (فهمیدم او از آنها می‌خواهد که به من به
خاطر مرکبی که در اختیارش گذاشته ام چیزی بدهند)
آنان چیزهایی به من هدیه کردند. او گفت:
«وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»^{۵۴} (فهمیدم از آنها
می‌خواهد تا بیشتر به من بدهند) آنان چیزهای دیگری
نیز به من دادند من از آن جوانان پرسیدم:
«این زن کیست؟» گفتند:

«این مادر ما، فضه است که خادمه فاطمه زهراء بوده،
مدت بیست سال است که جز به وسیله آیات قرآن
سخن نمی‌گوید.»^{۵۷}

شهره نوه فضه

فضه را دختری است بنام مسکه که او دختری دارد بنام

شهره که مالک بن دینار قضیه ای از او نقل می‌کند:
موسم حج بود یک زن ضعیفی بر مرکب لاغری سوار
بود و قصد حج داشت. مردم به آن زن گفتند:
«برگرد و با این مرکب ناتوان سفر نکن» وقتی که به
وسط بیابان رسیدیم، مرکب آن زن از راه ماند و عاجز
شد، آن زن سر خود را به آسمان بلند کرد و عرضه
داشت:

«خدایا نه مرا در خانه ام رها کردی و نه به خانه‌ات
رساندی! به عزت و جلالت قسم اگر غیر از تو کسی با
من چنین کرده بود شکایت او را به غیر تو
نمی‌کردم» ناگهان شخصی از میانه بیابان پیدا شد و
ناقه‌ای در دست داشت، به آن خانم گفت:
«سوار ناقه شو!» او سوار شد و ناقه مانند برق حرکت
کرد و رفت.

دیگر آن زن را ندیدم وقتی که به مکه رسیدیم آن بانو
را در حال طواف دیدم، او را قسم دادم که:
«تو کیستی؟» گفت:

«من شهره دختر مسکه دختر فضه خادمه زهرا
۵۸
(علیها السلام) هستم.

تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)

روایت شده که علی (علیه السلام) به مردی از قبیله بنی سعد به نام ابن اعبد فرمود:

آیا می‌خواهی مقداری از حالات فاطمه را در آن زمانی که در خانه من بود، برای تو بیان کنم؟

او با وجود اینکه از محبوبترین اشخاص در نزد رسول خدا بود ولی خدمتکاری نداشت و خود کارهای منزل را انجام می‌داد، او با مشک آب می‌آورد تا آنجا که اثر بند آن در شانه و سینه او باقی مانده بود و آنقدر خانه را جارو کرد که غبار تمام لباس‌هایش را در بر گرفته بود، و آنقدر در زیر دیگ غذا آتش افروخته بود که لباس‌هایش رنگ عوض کرده و بوی دود می‌داد، هنگامی که سختی‌های او بیشتر شد، به او گفتم:

«چرا نزد پیامبر نمی‌روی و از او کنیزی نمی‌خواهی تا در کارهای خانه به تو کمک کند؟»

فاطمه به نزد رسول خدا رفت تا در این باره با وی سخن بگوید، ولی از آن جهت که اشخاصی نزد پیامبر بودند، شرمظ آمد و چیزی نگفته به خانه بازگشت.

پیامبر که دریافته بود فاطمه برای عرض حاجتی به نزد وی آمده، صبح روز بعد به نزد ما آمد و از فاطمه در باره علت مراجعه روز گذشته‌اش سؤال نمود. و من آنچه را که بین خودم و فاطمه صحبت شده بود، به رسول خدا عرض کردم.

رسول خدا فرمود:

«فعلا کنیزی در اختیار ندارم، اگر خدا بخواهد به زودی به جنگ می‌رویم و اگر کنیزی غنیمت گرفتم به تو خواهیم داد ولی بهتر از خدمتکار آن است که هر گاه می‌خواهید در بستر خویش بخوابید، سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله بگویید که آن برای شما بهتر است.»
در این حال فاطمه سه بار گفت: از خدا و رسولش راضی شدم و چنین خواهم کرد.^{۵۹}

برتری تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)

در باره برترین ذکر و اینکه در میان اذکار رایج، کدام یک از آنها افضل و برتر می‌باشد، روایات و احادیث فراوانی وجود دارد و به چند گروه تقسیم می‌شود:
گروه اول:

روایاتی که تصریح دارند بر اینکه مجموع تسبیحات اربعه یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر برترین ذکر می‌باشد.
روایات این گروه فراوان بوده و از طریق شیعه و اهل سنت، متفقاً نقل شده‌اند.

گروه دوم:

روایاتی که تصریح دارند بر اینکه ذکر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم برترین و بالاترین ذکر است.
این گروه روایات نیز، هم از طریق شیعه نقل شده‌اند و هم از طریق اهل سنت.

گروه سوم:

روایاتی که تصریح دارند بر اینکه ذکر لا اله الا الله برترین و بالاترین ذکر است.
روایات این گروه نیز فراوان بوده و از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده‌اند.

گروه چهارم:

روایاتی که تصریح و تأکید دارند که ذکر الحمد لله به تنهایی، برترین و بالاترین اذکار است.

گروه پنجم:

روایاتی که تصریح دارند بر اینکه ذکر الله اکبر برترین ذکر است.

گروه ششم:

روایاتی که تصریح دارند بر اینکه ذکر صلوات بر پیامبر و خاندان ایشان برترین ذکر است.

گروه هفتم:

روایاتی که تصریح دارند بر اینکه ذکر تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) برترین و بالاترین ذکر است.^{۶۰}

تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) افضل از همه اذکار است زیرا:

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) این ذکر را بجای خدمتکاری که فاطمه درخواست کرده بودند، به ایشان آموختند. پس این ذکر، توکل عملی است به نیروی لایزال خداوند. یعنی ذکر می تواند به انسان نیرویی بدهد که او را بی نیاز از کمک کار کند. یعنی باور این که: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

همچنین در روایات شیعه آمده است که بعد از اتمام تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) یک بار گفته شود: لا اله الا الله.^{۶۱} و همچنین بعد از آن استغفار شود.^{۶۲}

کسی که این ذکر را می گوید قطعاً بیاد حضرت زهرا (علیها السلام) و مرارت های ایشان در زندگی می افتد و این همان مودتی است که هم معنای صلوات است.

بنابراین تسبیحات حضرت کامل ترین ذکر می باشد.

به همین خاطر، تسبیح حضرت در کلام ائمه معصومین (علیهم السلام) از جایگاه رفیعی برخوردار است:

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند:

مَا غَبَدَ اللَّهُ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ لَوْ كَانَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ إِنَّ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ذُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَلَاةٍ أَلْفِ رَكْعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ.^{۶۳}

خداوند متعال به چیزی برتر از تسبیح حضرت زهرا علیها السلام عبادت نشده است، همانا اگر چیزی با

فضیلت‌تر و برتر از آن وجود داشت، رسول خدا آن را به فاطمه تعلیم می‌نمود.

تسبیح فاطمه زهراء را در هر روز بعد از هر نماز بیشتر دوست دارم از هزار رکعت در هر روز.

همچنین می‌فرمایند:

مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ الزَّهْرَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَ لَهُ وَ هِيَ مِائَةٌ بِاللِّسَانِ وَ أَلْفٌ فِي الْمِيزَانِ وَ تَطْرُدُ الشَّيْطَانَ وَ تَرْضَى الرَّحْمَنُ.^{۶۴}

هر کس تسبیح حضرت زهرا را به جای آورد و سپس از گناهش استغفار کند، خداوند آن گناه را بر او می‌بخشد. زیرا تسبیح زهرا علیها السلام گر چه صد ذکر در زبان است ولی هزار بار ترازوی اعمال انسان را سنگین‌تر می‌کند و شیطان را می‌راند، و خداوند بخشایشگر را خشنود می‌سازد.

از امام صادق (علیه السلام) در باره تفسیر آیه و اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا^{۶۵} سؤال کردند، ایشان فرمود:

مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ الذِّكْرَ الْكَثِيرَ.^{۶۶}

هر کس خداوند را با تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) ذکر بگوید، ذکر کثیر گفته است.

همچنین حضرت فرمود:

إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِتَسْبِيحِ فَاطِمَةَ كَمَا نَأْمُرُهُمْ بِالصَّلَاةِ فَأَلْزَمَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَلْزِمُهُ عَبْدٌ فَشَقِيَ.^{۶۷}

ما به کودکانمان همان طور به ذکر تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) امر می‌کنیم که به نماز امر می‌کنیم.

یک مسئله:

اگر در تعداد هریک از سه ذکر الله اکبر، الحمد لله و سبحان الله شک شد، در صورتی که ذکر بعدی را شروع نکرده باشد، بنا را بر کمتر می‌گذارد و اگر میزان کمتر، از مقداری که باید گفته شود، بیشتر باشد، بنا را بر یک ذکر کمتر از حد نصاب گذاشته و بعد آن یکی را می‌گوید. مثلا اگر تردید کرد چند بار الله اکبر گفته و کمترین آن که مورد قطعش هست، بیشتر از ۳۴ تا است، در ذهنش ۳۳ الله اکبر را می‌آورد و بعد یک الله

اکبر دیگر می گوید و به ذکر بعدی که الحمد لله باشد
می پردازد.

اگر بعد از شروع ذکر بعدی شگ در تعداد ذکر قبلی
نمود، به شکش اهمیت نمی دهد^{۶۸}

چهل حکمت

۱- ما وسیله ایم

نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ خَاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ، وَ نَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ.^{۶۹}
ما اهل بیت پیامبر، وسیله ارتباط خداوند با خلق او هستیم، ما برگزیدگان پاک و مقدس پروردگار هستیم، ما حجت و راهنما خواهیم بود؛ و ما وارثان پیامبران الهی هستیم.

۲- قضاوت در آسمان

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ أَتَيْتُ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَقُلْتُ لَهَا أَيْنَ بَعْلُكَ فَقَالَتْ عَرَجَ بِهِ جِبْرِئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ فِيمَا ذَا فَقَالَتْ إِنَّ نَفْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ تَشَاجَرُوا فِي شَيْءٍ، فَسَأَلُوا حَكَمًا مِنَ الْأَدَمِيِّينَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ تَتَخَيَّرُوا، فَاخْتَارُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.^{۷۰}
از عبدالله بن مسعود نقل شده که گوید: روزی نزد فاطمه زهراء (علیها السلام) آمدم و سؤال کردم: همسرت کجاست؟ فرمود:

همراه جبرئیل به آسمان عروج نموده است، گفتم:

برای چه موضوعی؟! فرمود:

بین عده‌ای از ملائکه‌ی الهی مشاجره‌ای شده است؛ و تقاضا کرده‌اند یک نفر از آدم‌ها بین ایشان حکم و قضاوت نماید؛ و خداوند به ملائکه وحی فرستاد:

خودتان یک نفر را انتخاب نمائید؛ و آن‌ها هم حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را برگزیدند.

۳- توصیف علی (علیه السلام)
هُوَ الْإِمَامُ الرَّبَّانِيُّ، وَالْهَيْكَلُ النُّورَانِيُّ، قُطْبُ الْأَقْطَابِ،
وَسَلَالَةُ الْأَطْيَابِ، النَّاطِقُ بِالصَّوَابِ، نُقْطَةُ دَائِرَةِ
الْإِمَامَةِ.^{۷۱}

علی (علیه السلام) پیشوایی الهی و ربّانی است، تجسم نور و روشنائی است، مرکز توجه تمامی موجودات (و عارفان) است، فرزندی پاک از خانواده‌ی پاکان می‌باشد،

گوینده‌ای حق‌گو (و هدایتگر) است، او مرکز و محور امامت و رهبریت است.

۴- پدران امت
أَبُو هَذِهِ الْأُمَّةِ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ، يُقِيمَانِ أَوْدَهُمَ، وَ يُنْقِذَانِ
مِنَ الْعَذَابِ الدَّائِمِ إِنَّ أَطَاعُوهُمَا، وَ يُبِيحَانِهِمُ النَّعِيمَ
الدَّائِمِ إِنَّ وَافَقُوهُمَا.^{۷۲}

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) والدین این امت هستند، چنانچه از آن دو پیروی کنند، آن‌ها را از انحرافات دنیوی و عذاب همیشگی آخرت نجات می‌دهند؛ و از نعمت‌های متنوع و وافر بهشتی بهره‌مندشان می‌سازند.

۵- خلوص
مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ، أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
لَهُ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ.^{۷۳}

هرکس عبادات و کارهای خود را خالصانه برای خدا بفرستد، خداوند بهترین چیزهایی را که به صلاح اوست، برای او تقدیر می‌کند.

۶- سعادت
إِنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ حَقَّ السَّعِيدِ، مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي
حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ.^{۷۴}

همانا سعادتمند، بلکه همه‌ی سعادتمندی و بلکه

حقیقت سعادت‌مندی در کسی است که علی (علیه السلام) را در زمان حیات و پس از رحلتش دوست بدارد.

۷- طلب آمرزش

إِلَهِي وَ سَيِّدِي، أَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ، وَ بِبِكَاءِ وَلَدِي فِي مُفَارَقَتِي أَنْ تَغْفِرَ لِعَصَاةِ شِيعَتِي، وَ شِيعَةِ ذُرِّيَّتِي.^{۷۵}

خداوند! به حق کسانی که آن‌ها را برگزیده‌ای، و به گریه‌ی دو فرزندم پس از (مرگ و) جدایی من از ایشان، از تو می‌خواهم گناهکاران شیعیان من و شیعیان ذریه‌ام را ببخشی.

۸- شیعیان

شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كُلِّ مُجْتَبَا وَ مُوَالِي أَوْلِيَانَا وَ مُعَادِي أَعْدَائِنَا وَ الْمُسْلِمِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا.^{۷۶}

شیعیان و پیروان ما، و هم‌چنین دوستداران ما و آنان که دشمن دشمنان ما باشند و نیز آن‌هایی که با قلب و زبان تسلیم ما هستند، بهترین افراد بهشتیان خواهند بود.

۹- نفرین ۱

وَاللَّهِ يَا بْنَ الْخَطَّابِ لَوْ لَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، لَعَلَّمْتِ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْأَجَابَةِ.^{۷۷}

در خطاب به عمر بن خطاب:

سوگند به خداوند، اگر نمی‌ترسیدم که عذاب الهی بر بی‌گناهی، نازل گردد؛ متوجه می‌شدی که خدا را قسم می‌دادم و نفرین می‌کردم و می‌دیددی چگونه دعايم سریع مستجاب می‌گردید.

۱۰- نفرین ۲

... وَاللَّهِ! لَا كَلِمَتَكَ أَبَدًا،... وَاللَّهِ! لَا دُعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ.^{۷۸}

حضرت زهراء (سلام الله علیها) در جریان بحث و محاجه با ابوبکر فرمود:

... به خدا سوگند، دیگر با تو سخن نخواهم گفت...
سوگند به خدا، در هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد.

۱۱- خشم فاطمه

إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ، أَنَّكُمْ أَسْخَطْتُمَانِي، وَ مَا رَضِيتُمَانِي، وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُونَكُمَا إِلَيْهِ.^{۷۹}
در خطاب به ابوبکر و عمر هنگامی که این دو به ملاقاتش آمده بودند:

خدا و ملائکه را گواه می گیرم که شما مرا خشمناک کرده و آزاده اید، و مرا خشنود نکردید، و چنانچه رسول خدا را ملاقات کنم، شکایت شما دو نفر را خواهم کرد.

۱۲- ستم ۱

لَا تُصَلِّ عَلَى أُمَّةٍ نَقَضَتْ عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، وَ ظَلَمُوا لِي حَقِّي، وَ أَخَذُوا إِرْثِي، وَ خَرَقُوا صَحِيفَتِي الَّتِي كَتَبْتُهَا لِي أَبِي بِمُلْكٍ فَدَكٍ.^{۸۰}

افرادی که عهد خدا و پیامبر خدا را دریاره‌ی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شکستند، و در حق من ظلم کرده و ارثیه‌ام را گرفتند و نامه‌ی پدرم را نسبت به فدک پاره کردند، نباید بر جنازه‌ی من نماز بگذارند.

۱۳- ستم ۲

أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ! عَاتِقَةً لِدُنْيَاكُمْ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ.^{۸۱}

بعد از جریان غصب فدک و سخنرانی مشهور حضرت در مسجد، بعضی از زنان مهاجر و انصار به منزل ایشان آمدند و احوال وی را جویا شدند، حضرت در پاسخ فرمود:

به خداوند سوگند، دنیا را آزاد کردم و هیچ علاقه‌ای به آن ندارم، هم‌چنین دشمن و مخالف مردان شما خواهم بود.

۱۴- شکایت

إِلَيْكُمْ غَنَى، فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ، وَ لَا أَمْرٌ بَعْدَ تَفْصِيرِكُمْ، هَلْ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ لِأَحَدٍ عُذْرًا.^{۸۲}
در خطاب به مهاجرین و انصار:

از من دور شوید و مرا به حال خود رها کنید، با آن همه بی تفاوتی و سهل انگاری هایتان، عذری برای شما باقی نمانده است. آیا پدرم در روز غدیر خم برای کسی جای عذری باقی گذاشت؟

۱۵- شهادت

يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَهْدٌ إِلَيَّ وَ حَدَّثَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ وَ لَا بُدَّ مِنْهُ، فَأَصْبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ ارْضَ بِقَضَائِهِ.^{۸۳}

ای ابا الحسن! همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من وعده داده و اظهار نمود: از اهل بیتش من اول کسی هستم که به او ملحق می شوم و چاره ای از آن نیست، پس تو صبر نما و به قضا و مقدرات الهی خوشنود باش!

۱۶- سلام بر پیامبر

مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ، قُلْتُ لَهَا: فِي حَيَاتِهِ وَ حَيَاتِكَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَ بَعْدَ مَوْتِنَا.^{۸۴}

هر که بر پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بر من به مدت سه روز سلام کند، خداوند بهشت را برای او واجب

می گرداند. راوی می پرسد:

آیا در زمان حیات و زنده بودن شما و پدرتان؟ فرمود: بله، هم در زمان حیات و هم پس از مرگمان.

۱۷- دفاع از ولایت

مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسِبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.^{۸۵}

آنچه را ابو الحسن (نسبت به دفن رسول خدا و جریان بیعت) انجام داد، وظیفه ی الهی او بوده است، و آنچه را دیگران انجام دادند، خداوند آن ها را

محاسبه و مجازات می‌نماید.

۱۸- بهترین زنان

خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ.^{۸۶}
بهترین چیز برای (حفظ شخصیت) زن آن است که مردی را نبیند و نیز مورد مشاهده‌ی مردان قرار نگیرد.

۱۹- مرا فراموش نکن!

أَوْصِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنْ لَا تَنْسَانِي، وَ تَزُورَنِي بَعْدَ مَمَاتِي.^{۸۷}

در خطاب به امام علی (علیه‌السلام):

مرا پس از مرگم فراموش نکن؛ و به زیارت و دیدار من بر سر قبرم بیا.

۲۰- تابوت

إِنِّي قَدِ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ، إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى الْمَرْثَةِ الثُّوبَ فَيَصِفُّهَا لِمَنْ رَأَى، فَلَا تَحْمِلِينِي عَلَى سَرِيرٍ ظَاهِرٍ، أُسْتَرِبْنِي، سَتَرَكَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.^{۸۸}
در خطاب به اسماء، ندیمه‌ی خود:

من بسیار زشت و زننده می‌دانم که جنازه‌ی زنان را پس از مرگ با انداختن پارچه‌ای روی بدنشان تشییع می‌کنند و بعد افرادی اندام و حجم بدن او را مشاهده کرده و برای دیگران تعریف می‌نمایند. مرا بر تختی که اطرافش پوشیده نیست (و مانع مشاهده‌ی دیگران نیست) قرار مده؛ بلکه مرا با پوشش کامل تشییع کن، خداوند تو را از آتش جهنم مستور و محفوظ نماید.

۲۱- عفاف

إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ، وَ هُوَ يَشْمُ الرِّيحَ.^{۸۹}

مرد نابینائی وارد منزل شد و حضرت زهراء (علیها‌السلام) نسبت به او حجاب کامل را رعایت کرد، وقتی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علت آن را جویا شد؟ در پاسخ پدر اظهار داشت:

اگر آن نابینا مرا نمی‌بیند، من که او را می‌بینم و

دیگر آن که او بوی (زن) را استشمام می کند.

۲۲- آثار اعمال

جَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِّ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ مِنَ الْكِبَرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ، وَ نِمْاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْأَخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ.

خداوند سبحان، ایمان و اعتقاد را برای طهارت از شرک (و نجات از گمراهی ها و شقاوت ها) قرار داد و نماز را برای خضوع و فروتنی و پاکی از هر نوع تکبر، مقرر نمود. و زکات (و خمس) را برای تزکیه نفس و توسعه در روزی تعیین نمود. و روزه را برای استقامت و اخلاص در اراده، لازم دانست. و حج را برای استحکام اساس شریعت و بنای دین اسلام واجب نمود.

۲۳- شرط تشیع

إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمْرُنَاكَ وَ تَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا، وَ إِلَّا فَلَا.^{۹۱}

اگر آنچه را که ما اهل بیت عصمت و طهارت دستور داده ایم عمل کنی و از آنچه نهی کرده ایم خودداری نمایی، تو از شیعیان ما هستی؛ وگرنه، خیر.

۲۴- محبوب ترینها

حُبِّ إِيَّايَ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَالْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^{۹۲}

سه چیز از دنیای شما برای من دوست داشتنی است: تلاوت قرآن، نگاه به صورت رسول خدا؛ و انفاق و کمک به نیازمندان در راه خداوند متعال.

۲۵- وصیت

أَوْصِيكَ أَوَّلًا أَنْ تَتَزَوَّجَ بَعْدِي بِابْنَةِ أُخْتِي أَمَامَةٍ، فَإِنَّهَا تَكُونُ لَوُلْدِي مِثْلِي، فَإِنَّ الرِّجَالَ لَا يَدَّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ.^{۹۳}

در خطاب به امام علی (علیه السلام):

پس از من با دختر خواهرم امامه ازدواج نما، چون که او نسبت به فرزندانم مانند خودم (دلسوز و

متدین) است. همانا مردان در هر حال، نیازمند به زن می‌باشند.

۲۶- مادر

الزَّمْ رِجْلَهَا، فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ أَقْدَامِهَا، وَ الزَّمْ رِجْلَهَا فَتَمَّ الْجَنَّةَ.^{۹۴}

همیشه در خدمت مادر و پای‌بند او باش، چون بهشت زیر پای مادران است؛ و نتیجه‌ی آن نعمت‌های بهشتی خواهد بود.

۲۷- روزه

مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصُنْ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ.^{۹۵}

روزه داری که زبان و گوش و چشم و دیگر اعضا و جوارح خود را کنترل ننماید هیچ سودی از روزه‌ی خود نمی‌برد.

۲۸- خوشرویی

الْبُشْرَى فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ، وَ بُشْرَى فِي وَجْهِ الْمُعَانِدِ يَقِي صَاحِبَهُ عَذَابَ النَّارِ.^{۹۶}

تبسم و شادمانی در برابر مؤمن موجب دخول در بهشت خواهد گشت، و نتیجه‌ی تبسم در مقابل دشمنان و مخالفان سبب ایمنی از عذاب خواهد بود.

۲۹- ادب خوردن غذا

لَا يَلُومَنَّ امْرَأٌ إِلَّا نَفْسَهُ، يَبِيتُ وَ فِي يَدِهِ رِيحٌ غَمَرٌ.^{۹۷}
کسی که بعد از خوردن غذا دست‌های خود را نشوید و دست‌هایش آلوده باشد، چنان‌چه ناراحتی برایش به‌وجود آید کسی جز خودش را سرزنش نکند.

۳۰- زمان دعا

اصْعَدْ عَلَى السَّطْحِ، فَإِنْ رَأَيْتَ نِصْفَ عَيْنِ الشَّمْسِ قَدْ تَدَلَّى لِلْغُرُوبِ فَأَغْلِمْنِي حَتَّى أَدْعُو.^{۹۸}

روز جمعه، نزدیک غروب آفتاب به غلام خود می‌فرمود:

بالای پشت بام برو، هر موقع دیدی نصف خورشید غروب کرد، مرا خبر کن تا برای خود و دیگران دعا کنم.

۳۱- آمرزش

إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً وَلَا يُبَالِي.^{۹۹}
همانا خداوند متعال تمامی گناهان بندگان را می‌آمرزد و از کسی باکی نخواهد داشت.

۳۲- حدیث غدیر

إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلَيَّْ وَلِيُّهُ، وَ مَنْ كُنْتُ إِمَامَهُ فَعَلَيَّْ إِمَامُهُ».^{۱۰۰}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر که من سرپرست اویم، پس علی سرپرست اوست و هر که را من رهبر اویم، پس علی رهبر اوست.

۳۳- تکریم سادات

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَيُّمَا رَجُلٍ صَنَعَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِي صَنِيْعَةً فَلَمْ يُكَافِئْهُ عَلَيْهَا، فَأَنَا الْمُكَافِئُ لَهُ عَلَيْهَا.^{۱۰۱}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کسی برای فردی از فرزندان من کاری انجام دهد و بر آن کار پاداشی نگیرد، من پاداش دهنده او خواهم بود.

۳۴- شفاعت

إِذَا حُشِرَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَشْفَعَ عَصَا أُمَّةِ النَّبِيِّ.^{۱۰۲}
هنگامی که در روز قیامت برانگیخته و محشور شوم، خطاکاران امت پیامبر را شفاعت می‌نمایم.

۳۵- شب اول قبر

فَأَكْثَرُ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، وَالِدُّعَاءِ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى أَنْسِ الْأَحْيَاءِ.^{۱۰۳}

در خطاب به امام علی (علیه السلام):
پس از آن که مرا دفن کردی، برایم قرآن را بسیار تلاوت نما، و برایم دعا کن، چون که می‌ت در چنان موقعیتی بیش از هر چیز نیازمند به انس با زندگان است.

۳۶- ادب شوهرداری

يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنِّي لَأُسْتَحْيِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أَكْلَفَ نَفْسَكَ
مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ.^{۱۰۴}

ای ابوالحسن! من از خدای خود شرم دارم که از تو چیزی را در خواست نمایم و تو توان تهیه‌ی آن را نداشته باشی.

۳۷- محروم ابدی

خَابَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْ إِبْنَ بَنْتِ نَبِيِّهَا.^{۱۰۵}

رستگار و سعادتمند نخواهند شد آن گروهی که فرزند دختر پیامبر خود را به قتل رسانند.

۳۸- حرمت شراب

... وَ النَّهْيُ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ،
وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقَةِ
إِجَابًا لِلْعَقَةِ.^{۱۰۶}

خداوند متعال منع و نهی از شرابخواری را جهت پاکی جامعه از زشتی‌ها و جنایت‌ها؛ و دوری از تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا را مانع از غضب و نفرین قرار داد؛ و دزدی نکردن را، برای ایجاد عفت در جامعه قرار داد.

۳۹- تقوا

وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ
تُقَاتِهِ، وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ
فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ، وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ، إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ
عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.^{۱۰۷}

... و خداوند سبحان، شرک را (در امور مختلف) حرام گرداند تا آن‌که همگان خالصانه تن به ربوبیت او در دهند و به سعادت نایل آیند؛ پس آن‌طوری که شایسته‌ی پرهیزگاری است باید تقوای الهی داشته باشید و کاری کنید که جز با اعتقاد به دین اسلام از دنیا نروید. بنابر این، باید اطاعت و پیروی کنید از خداوند متعال در آنچه شما را به آن دستور داده یا

از آن نهی کرده است، زیرا که تنها علما و دانشمندان (اهل معرفت) از خدای سبحان خوف و وحشت دارند.

۴۰- غصب خلافت

أَمَّا وَاللَّهِ، لَوْ تَرَكَوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَاتَّبَعُوا عِثْرَةَ نَبِيِّهِ، لَمَّا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ، وَ لَوَرَّثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ، وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ، حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا، التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ.^{۱۰۸}

به خدا سوگند، اگر حق (یعنی خلافت و امامت) را به اهلش سپرده بودند و از عترت و اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیهم) پیروی و متابعت کرده بودند، حتی دو نفر هم با یکدیگر درباره‌ی خدا و دین اختلاف نمی‌کردند. و مقام خلافت و امامت توسط افراد شایسته، یکی پس از دیگری منتقل می‌گردید و در نهایت تحویل قائم آل محمد (عجل الله فرجه الشریف) می‌گردید که او نهمین فرزند از حسین (علیه السلام) است.

منابع

- ^۱ اهل البيت: ۱۰۰
- ^۲ خاندان عصمت (عليهم السلام) - سيد تقی واردی
- ^۳ امالی شيخ طوسي: ۴۳
- ^۴ كشف الغمه: ۱/۳۵۳
- ^۵ الخصال: ۲/۴۱۲
- ^۶ كشف الغمه: ۱/۳۴۸
- ^۷ امالی صدوق: ۱۲۵
- ^۸ همان: ۲۸۷
- ^۹ همان: ۵۵۸
- ^{۱۰} همان: ۲۸۷
- ^{۱۱} امالی شيخ طوسي: ۶۶۸
- ^{۱۲} بحار الأنوار: ۴۳/۱۱۳
- ^{۱۳} امالی شيخ طوسي: ۳۹
- ^{۱۴} احتجاج: ۲/۴۴۵
- ^{۱۵} كشف الغمه: ۱/۳۵۳
- ^{۱۶} همان.
- ^{۱۷} همان.
- ^{۱۸} همان.
- ^{۱۹} بحار الأنوار: ۴۳/۱۱۵
- ^{۲۰} همان.
- ^{۲۱} دلائل الإمامه: ۲۳
- ^{۲۲} بحار الأنوار: ۴۳/۹۲ به نقل از تاريخ بغداد از ابن عباس.
- ^{۲۳} مكارم الأخلاق: ۱۳۱
- ^{۲۴} امالی شيخ طوسي: ۴۰
- ^{۲۵} بحار الأنوار: ۴۳/۱۰۶
- ^{۲۶} امالی شيخ طوسي: ۴۰
- ^{۲۷} العدد القویه: ۴۶۰
- ^{۲۸} بحار الأنوار: ۴۳/۱۳۷
- ^{۲۹} كشف الغمه: ۱/۳۵۳
- ^{۳۰} همان.
- ^{۳۱} بحار الأنوار: ۴۳/۱۱۷
- ^{۳۲} ياده ناب، ص: ۴۶۸
- ^{۳۳} در المنثور: ۵/۲۷۳؛ مجمع الزوائد: ۷/۴۹؛ مجمع البيان: ۴/۳۰۶
- ^{۳۴} الروض المصنوع في خبر الاقطار، النص: ۴۳۸
- ^{۳۵} بحار الأنوار: ۲۹/۱۹۴
- ^{۳۶} احتجاج-ترجمه جعفری: ۱/۲۱۴
- ^{۳۷} الاحتجاج: ۱/۹۷
- ^{۳۸} الاحتجاج: ۱/۹۷
- ^{۳۹} بحار الأنوار: ۲۹/۱۹۴
- ^{۴۰} زخرف: ۸۹
- ^{۴۱} زمر: ۳۷
- ^{۴۲} اعراف: ۳۱

فصلت: ۴۴	۴۳
آل عمران: ۹۷	۴۴
ق: ۳۸	۴۵
انبیاء: ۸	۴۶
بقره: ۲۸۶	۴۷
انبیاء: ۸	۴۸
زخرف: ۱۳	۴۹
ص: ۱۲۶	۵۰
آل عمران: ۱۴۴	۵۱
مریم: ۱۲	۵۲
قصص: ۳۰	۵۳
کهف: ۴۶	۵۴
قصص: ۲۶	۵۵
بقره: ۲۶۱	۵۶
بحار الأنوار: ۴۳/۸۶	۵۷
من لا یحضره الفقیه، ج ۱ ص ۳۲۰	۵۸
مجموعه این احادیث در جلد ۹۰ بحار الأنوار آمده است.	۵۹
الکافی ج ۳، ص: ۳۴۲	۶۰
رواب الأعمال ص ۱۴۸	۶۱
عوالی اللثالی ج ۱، ص: ۳۳۳	۶۲
رواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۱۶۳	۶۳
أحزاب: ۴۱	۶۴
تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۷۳	۶۵
الکافی ج ۳، ص: ۳۴۳	۶۶
تحریر الوسيلة، ج ۱، ص: ۱۸۴	۶۷
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۱۱	۶۸
بحار الأنوار: ۳۷/۱۵۰	۶۹
ریاحین الشریعة: ۱/۹۳	۷۰
بحار الأنوار: ۲۳/۲۵۹	۷۱
تنبيه الخواطر: ۱۰۸	۷۲
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۴۴۹	۷۳
کوکب الذری: ۱/۲۵۴	۷۴
بحار الأنوار: ۶۸/۱۵۵	۷۵
الکافی: ۱/۴۶۰	۷۶
بحار الأنوار: ۲۹/۳۲۸	۷۷
بحار الأنوار: ۲۸/۳۰۳	۷۸
بيت الأحرار: ۱۱۳	۷۹
دلائل الإمامة: ۱۲۸	۸۰
الخصال: ۱۷۳	۸۱
بحار الأنوار: ۴۳/۲۰۰	۸۲
بحار الأنوار: ۴۳/۱۸۵	۸۳
بحار الأنوار: ۲۸/۳۵۵	۸۴
بحار الأنوار: ۴۳/۵۴	۸۵
کوکب الذری: ۱/۲۵۳	۸۶
تهذيب الأحكام: ۱/۴۲۹	۸۷
بحار الأنوار: ۴۳/۹۱	۸۸
ریاحین الشریعة: ۱/۳۱۲	۸۹
تفسیر الإمام العسکری (علیه السلام): ۳۲۰	۹۰
وقایع الأيام: ج: صیام ص: ۲۹۵	۹۱
بحار الأنوار: ۴۳/۱۹۲	۹۲
کنز العمال: ۱۶/۴۶۲	۹۳
مستدرک الوسائل: ۷/۳۳۶	۹۴
مستدرک الوسائل: ۱۲/۲۶۲	۹۵
کنز العمال: ۱۵/۲۴۲	۹۶
معانی الأخبار: ۳۹۹	۹۷
تفسیر التبیان: ۹/۳۷	۹۸
عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۲/۶۴	۹۹

-
- ۱۰۱ الامالی - للطوسی: ۳۵۵
۱۰۲ إحقاق الحق: ۱۹/۱۲۹
۱۰۳ بحار الأنوار: ۷۹/۲۷
۱۰۴ أمالی شیخ طوسی: ۲/۲۲۸
۱۰۵ مدینه المعجز: ۳/۴۳۰
۱۰۶ رباحین الشریعة: ۱/۳۱۲
۱۰۷ همان
۱۰۸ بحار الأنوار: ۳۶/۳۵۲